

اقتصاد رفتاری و سیاستگذاری عمومی^۱

Frahbar@ut.ac.ir

فرهاد رهبر

استاد دانشگاه تهران

amiry82@yahoo.com

میشم امیری

استادیار دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول مکاتبات)

پذیرش: ۹۴/۲/۲۶

دریافت: ۹۳/۶/۱

چکیده: اقتصاد متعارف بر اساس فرضیه‌ها و اصولی بنا نهاده شده که به تئوری‌ها و مدل‌های آن این امکان را می‌دهد که پدیده‌های اطراف خود را به صورت بسیار ساده‌شده‌ای تحلیل و بررسی کند. اما در این میان، بررسی این اصول و فروض در جهان واقع نشان می‌دهد که بسیاری از این فروض و مدل‌های ارائه‌شده بر مبنای آن، در جهان واقع و بر اساس مطالعات تجربی رد می‌شوند. این مهم زمینه انتقادهای گسترده و متفاوت را بر روی رویکرد اقتصاد متعارف فراهم آورده و سبب شده بازنگری اساسی در خصوص چارچوب‌های کلی و ایدئولوژیک این اقتصاد صورت گیرد و رویکردهای بدیل در حوزه اقتصاد مطرح شوند. یکی از این رویکردهای بدیل، اقتصاد رفتاری است. براین اساس در این مقاله ضمن مروری گذرا بر رویکردهای اصلی سیاستگذاری در حوزه اقتصاد به اصول لازم جهت تبیین سیاستگذاری عمومی بر اساس رویکرد اقتصاد رفتاری نظیر توجه به تصمیم‌گیری‌های شهودی^۲، اهمیت رفتارهای اجتماعی، اهمیت باورها و عقاید و... اشاره شده است و بیان می‌شود که مدل‌های سیاستگذاری در اقتصاد بسیار پیچیده‌تر و گسترده‌تر از آن است که در مدل‌های متعارف در نظر گرفته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد رفتاری، سیاستگذاری عمومی، تئوری‌های رفتاری، انتخاب عقلایی، انتخاب عمومی.

طبقه‌بندی JEL: B5, J18, Do3

۱. بخشی از هزینه‌های این مطالعه به وسیله موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی تامین شده است.

2. Heuristic

مقدمه

اقتصاد رفتاری^۱ به عنوان یکی از رویکردهای نسبتاً جدید در دانش اقتصادی که با هدف ارتقای دانش اقتصادی و نزدیک کردن مدل‌های اقتصادی با واقعیت‌های بیرونی شکل گرفته است، طی چند دهه گذشته از اهمیت قابل توجهی برخوردار شده است. این شاخه از اقتصاد، با بهره‌گیری از نظریه‌های مختلف علوم اجتماعی از جمله روانشناسی و جامعه‌شناسی سعی کرده است ضعف‌ها و کاستی‌های مدل اقتصاد متعارف را برطرف کرده و تصویری واقع‌گرایانه‌تر از فرآیندهای اقتصادی ترسیم کند.^۲ از دیگر سو یکی از حوزه‌هایی که در اقتصاد همواره مورد توجه قرار داشته، بحث سیاستگذاری عمومی و پیوند میان علم اقتصاد و سیاست بوده است. باید اشاره داشت در این خصوص از دهه ۱۹۵۰ به بعد، منطقه مرزی اقتصاد و علوم سیاسی مجموعه‌ای غنی از آثار رهگشا یا پیشگام را خلق کرده که توانسته تاثیراتی شگرف بر روی هر دو حوزه مطالعاتی داشته باشد (Ostrom E., 2012).

اما با این حال به نظر می‌رسد تا دستیابی به نقطه مطلوب فاصله بسیاری وجود داشته باشد. براین اساس در این مطالعه سعی شده است ضمن توجه به بنیان‌های روانشناسی و جامعه‌شناسی در اقتصاد، این دانش را در جهت تکمیل رویکردها و بینش سیاستگذاری به کار گرفته و مدل رفتاری از سیاستگذاری در اقتصاد را ارائه کنیم.

اقتصاد رفتاری

اگرچه رویکرد اقتصاد رفتاری، مانند سایر حوزه‌ها و شاخه‌های علوم اجتماعی و اقتصادی دارای الگوی حیات خاص خود است و قابل کنترل به وسیله تعاریف ارائه شده توسط مبدعانش نیست، اما توجه به نقش مولفه‌ها و ویژگی‌های تعاریف ارائه شده برای آن می‌تواند چارچوب روشن‌تری از این رویکرد را برای پژوهشگران این حوزه ارائه کند. باید اشاره داشت تاکنون تعاریف بسیاری از سوی اندیشمندان اقتصاد رفتاری ارائه شده است که در این خصوص می‌توان به تعریف (Katona(1980، (Clark(2007)، Camerer & Loewenstein(2004)، Simon (1985)، Loeb, kaish, Gilad (1984) و...^۳

1. Behavioral Economics

۲. اوستروم در این خصوص بیان می‌دارد، هنگامی که پژوهشگران دو یا چند رشته همدیگر را پیدا می‌کنند و پاسخگویی به پرسش‌های قدیمی را با استفاده از روش‌های جدید آغاز می‌کنند، در اغلب موارد تحولات مهمی در مرزهای رشته‌های علمی رخ می‌دهد (Ostrom E., 2012).

۳. جهت مطالعه تکمیلی در این خصوص می‌توان به مقاله رهبر و همکاران (۱۳۹۲) یا امیری (۱۳۹۲) مراجعه کرد.

اشاره داشت که در مجموع می‌توان براساس تعاریف مورد اشاره اقتصاد رفتاری را این چنین تعریف کرد و ویژگی‌های آن را برشمرد:

اقتصاد رفتاری شاخه‌ای^۱ از اقتصاد است که با یک رویکرد بین‌رشته‌ای، درصدد است تا بنیان‌های نظری، دستاوردها و ابزارهای^۲ سایر شاخه‌های علوم اجتماعی و انسانی نظیر روانشناسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی را با اقتصاد پیوند داده و براین اساس ضمن اصلاح فرضیه‌های اقتصاد متعارف^۳، نظریات واقع‌گرایانه‌تری را برای بررسی جنبه‌های مختلف اقتصادی ارائه کنند. در نهایت نیز براساس این نظریات پیش‌بینی‌های دقیق‌تر از تحولات اقتصادی صورت پذیرفته و سیاست‌های مناسب‌تری نیز ارائه شود.

براین اساس می‌توان ویژگی‌های تعریف بالا را به این صورت برشمرد:

۱. رویکرد بین‌رشته‌ای و توجه به تمامی شاخه‌های علوم اجتماعی و انسانی شامل روانشناسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و...
۲. بهره‌گیری از تمام جنبه‌های دیگر شاخه‌های علوم اجتماعی شامل نظریه‌ها، ابزارها، روش‌ها و...
۳. اصلاح فرضیه‌های اقتصاد متعارف.
۴. ارائه نظریه‌های واقع‌گرایانه‌تر و مطابق با رفتار واقعی انسان‌ها که جنبه‌های مختلف ابعاد

۱. از آن جنبه اقتصاد رفتاری به عنوان شاخه بیان شده است که بسیاری از مطالعات صورت گرفته در این خصوص، به صورت رشته‌های مختلف، در حال شکل‌گیری هستند که سعی می‌کنند به صورت به هم تنیده درآمد و طنابی واحد را تشکیل دهند و در واقع زمینه بروز یک دیدگاه منسجم را فراهم نمایند، هرچند که به نظر می‌رسد تا رسیدن به شاخه‌ای کامل و یکپارچه در تمامی امور راه پر از چالش را در پیش دارد.

۲. در اینجا منظور از ابزارها، کلیه روش‌هایی است که در شاخه‌های دیگر علوم اجتماعی و انسانی از آنها برای انجام تحلیل‌های مناسب‌تر بهره گرفته می‌شود که می‌توان به عنوان مثال به آزمایش‌های تجربی، آزمایش‌های روانشناسی (اقتصاد عصبی) اشاره داشت.

۳. در اینجا باید اشاره داشت اگرچه بررسی‌ها نشان می‌دهند که بسیاری از فروض اقتصاد متعارف (براساس اقتصاد رفتاری) بسیار محدود بوده و نقض می‌شود و بنابراین تئوری‌هایی که بر این مبنا ارائه می‌شود بسیار محدود و با چالش همراه است، اما از آن جهت که دچار آنارشیسم علمی نشده و تمامی نظریات موجود را بدون ارائه نظریه جایگزین رد نکنیم، درصدد اصلاح این فروض و تئوری‌ها برآمده تا در آینده بتوان به اقتصادی یکپارچه و تمامیت شمول از اقتصاد رفتاری دست یافت. اما تا دستیابی به این اقتصاد، در مورد بهره‌گیری از نظریات اقتصاد متعارف دقت‌ها و توجه‌های لازم جهت جلوگیری از اشتباه، گمراهی و احیاناً عدم ارائه سیاست‌های ناکارآمد، ضروری به نظر می‌رسد.

رفتاری افراد شامل: نیت، اعتقادات و گرایشات را مدنظر قرار داده است. ۵. تلاش در جهت ارائه پیش‌بینی‌های دقیق‌تر و سیاست‌های مناسب‌تر و کاراتر.

انواع الگوها و رویکردهای سیاستگذاری

امروزه اقتصاد جهانی مملو از چالش‌ها، مجادلات و مسائل حل‌نشده است. در این میان مکاتب و رویکردهای مختلف برآند که هم فهم بهتری از دنیای موجود برای ما فراهم سازند و هم ما را در حل مشکلات مبتلا به یاری کنند و در نهایت زمینه زندگی بهتری را برای انبای بشر مهیا سازند. در این راه غایت نظریه‌های اقتصادی حل مشکلات و معضلات اجتماعی و حتی فراتر از این، واکاوی‌هایی برای بهبود زندگی بشر و فراهم آوردن بستر رفاهی مناسب برای آحاد افراد جامعه است. بی‌شک در این راه ما با سیاست‌های عمومی مواجه هستیم، یعنی جایی که برای دردهای جامعه نسخه تجویز می‌شود. اما هیچ تردیدی نیست که این سیاستگذاری عمومی^۱ مبتنی بر رویکردها، نظریات و چارچوب‌های فکری مشخصی است، برای همین مهم است که همواره این فرضیه‌ها و پایه‌های استدلالی و چارچوب فکری مورد بررسی قرار گیرد و عقاید مبتنی بر آن را نیز مورد چون و چرا قرار دهیم. بنابراین در این بخش از مقاله مروری کوتاه بر روی رویکردهای مطرح سیاستگذاری و همچنین بنیان‌های فکری آنها خواهیم داشت.

رویکرد انتخاب عقلایی^۲

یکی از مهمترین رویکردها و الگوها در سیاستگذاری، الگوی انتخاب عقلایی است که مبتنی بر آن فرآیندهای سیاستگذاری بسیاری تدوین و گسترش یافته است و در واقع این الگو را به عنوان جریان اصلی تجزیه و تحلیل سیاسی معرفی کرده است^۳ (Kevin & Larimer, 2009). اگرچه رویکرد انتخاب عقلایی سیاستگذاری با مطالعات Lasswell به عنوان یکی از بنیانگذاران علم سیاستگذاری پیوند شدیدی خورده است، اما ریشه‌های آن را می‌توان در مطالعات بسیار قبل

۱. فرآیند یا مجموعه از فعالیت‌ها و تصمیم‌های دولتی (نهاد عمومی) که با هدف حل یک مساله عمومی طراحی شده‌اند سیاستگذاری عمومی نامیده می‌شود (حمیدرضا ملک محمدی، ۱۳۸۳).

2. Rational Choice

۳. از آنجایی که این رویکرد با اقتصاد متعارف نیز پیوندی قوی را برقرار کرده است و در واقع جریان اقتصاد متعارف یا نئوکلاسیک با این رویکرد سیاستگذاری شناخته می‌شود بنابراین در این بخش نسبت به دیگر مدل‌های ارائه‌شده با تفصیل بیشتری به آن خواهیم پرداخت.

از آن جست‌وجو کرد. به عنوان مثال Joseph Priestley به عنوان یکی از دانشمندان، فیلسوفان و اندیشمندان برجسته قرن هجدهم^۱ در مطالعات خود بیان می‌دارد زمانی در تحلیل سیاست‌های عمومی خود با این چالش و دوراهی درگیر بوده که «چه کاری را باید انجام بدهیم»، یکی از دوستان او به نام Benjamin Franklin نامه‌ای به او نوشته و سیستمی را تعیین کرد که به وسیله آن می‌توان بر این مشکل و معضل فائق آمد. Franklin اظهار داشت، زمانی که مطمئن نبوده چه مجموعه اقداماتی بهترین پاسخ به یک پرسش را تشکیل می‌دهد، این کارها را انجام داده است:

یک ورق کاغذ را از وسط به دو قسمت مساوی تقسیم کرده و موافقان یک تصمیم یا مجموعه اقدامات را در یک سمت کاغذ نوشته و مخالفان را در سمت دیگر. وزن‌هایی را برای مخالفان و موافقان تعیین کرده و تخصیص می‌داده (یعنی برای آنها اعدادی را تعیین می‌کردم که منعکس‌کننده اهمیت یا ترجیح آنها بود). سپس آنها را محاسبه و خلاصه کرد. مثلاً اگر یک موافق از وزنی برابر با یک مخالف برخوردار بود، هر دو آنها را حذف می‌کردم؛ اگر وزن یک موافق با سه مخالف برابری می‌کرد، آن سه مخالف از دور خارج می‌شدند. در نهایت، مشخص می‌شد که طرف موافق یا مخالف از وزن بیشتری برخوردار است. اطلاعات به دست آمده از این محاسبات را برای گرفتن تصمیم، به کار می‌برده است (Kevin & Larimer, 2009).

روش فرانکلین در واقع، به طور موجز مفهوم پایه‌ای رویکرد عقلانی را برای تجزیه و تحلیل سیاسی نشان می‌دهد. اگرچه این فرآیند طی مطالعات گسترده‌ای که صورت پذیرفته تحولات چشمگیری را داشته است اما با این حال طبق فرضیات انتخاب عقلایی، فرآیند سیاستگذاری را به طور خلاصه می‌توان به این صورت برشمرد: تعیین مساله، راه‌حل یا هدف سزاوار تحقق، ارزیابی گزینه‌های تحقق نتیجه مطلوب، انتخاب میان این گزینه‌ها، اجرای گزینه اولویت‌دار و حل مساله یا رسیدن به هدف (Park (2000) به نقل از (Shafritz (2000).

البته چنین فرآیندی مستلزم دخالت شمار معدودی تصمیم‌گیرنده، درجه بالای اجماع در خصوص مولفه‌های مساله سیاستگذاری یا هدف مطلوب، توانایی محاسبه و مقایسه عواقب احتمالی هر گزینه، اجرای بدون اشکال گزینه انتخابی و فقدان مشکل در تحقق اهداف سیاستگذاری است. همچنین این امر بر فرآیندی دلالت دارد که با اتخاذ و اجرای تصمیم خاتمه می‌یابد. البته در شرایط واقعی، فرآیندهای سیاستگذاری کمتری تحت این شرایط اتفاق می‌افتد چرا که در اغلب مواقع ما با چند تصمیم‌گیرنده، اجماع

۱. از موفقیت‌های او می‌توان به کشف گاز اکسیژن و مقالات برجسته علمی درباره الکتریسیته و حتی مطالعات مذهبی در کنار مطالعات سیاسی نام برد.

ضعیف، احتمال‌های غیر قابل محاسبه، اجرای ناقص و نتایج نامعلوم یا غیر قابل شناخت روبه‌رو هستیم و برای همین ممکن است سیاستگذاری نسبت به مدل‌های عقلایی؛ آشفته‌تر بوده، انسجام کمتری داشته و توانایی کمتری برای تحقق نتیجه مطلوب داشته باشد (Park (2000) به نقل از (Shafritz (2000).

همان‌گونه که بیان شد این رویکرد جریان اصلی سیاستگذاری اقتصاد متعارف را تشکیل می‌دهد، بنابراین پیش از اینکه به رویکردهای دیگر سیاستگذاری بپردازیم به مروری کوتاه به فرضیه‌های این رویکرد و در واقع بلوک‌های سازنده تئوری انتخاب عقلایی می‌پردازیم تا به وسیله آنها بتوانیم تحلیل و تفسیری دقیق‌تر از این رویکرد داشته باشیم.

بلوک‌های سازنده رویکرد عقلایی

بلوک‌های سازنده و فرضیه‌های هر الگو در واقع مبین بنیان‌های فکری و نظری طراحان آن مدل است که در این قسمت به اختصار به برخی از این بلوک‌های سازه فکری مدل عقلایی اشاره شد.

فرض عقلانیت

نخستین بلوک سازنده مدل عقلایی، فرض عقلایی بودن است که طبق آن، افراد در فرآیند سیاستگذاری عقلایی هستند و رفتار کارگزاران را می‌توان به بهترین صورت به وسیله نسبت دادن عقلانیت به آنها توضیح داد (Dowding, K., & King, D., 1995). در چنین حالتی، روند اصلی انتخاب عقلایی برای توضیح نتایج سیاستگذاری‌هایی که در اقدامات مبتنی بر هدف افراد ریشه دارند، مناسب است (MacDonald, 2003).

رتبه‌بندی منسجم ترجیحات

چنان‌که در مورد قبل بیان شد، فرض عقلایی بودن مبتنی بر تعدادی صفات جسورانه است که به بازیگران به صورت انفرادی نسبت داده می‌شوند. به عنوان مثال، بازیگران عقلایی حتی در هنگام رویارویی با موقعیت‌های پیچیده (از نظر اطلاعاتی، زمانی، و عینی بودن) دارای ظرفیت لازم برای انتخاب روال عمل بهینه‌ای که در پیش رویشان قرار دارد، هستند (Ward, 2002). مطلب مهم آن است که بازیگران انفرادی باید در کنار آن که فرض عقلایی بودن را دارا هستند، دارای تمایلات یا اولویت‌هایی رتبه‌بندی‌شده و سازگار از نظر پایداری یا انتقال‌پذیری نیز باشند. در واقع رتبه‌بندی اولویت‌ها نشانگر این مطلب است که افراد قادرند سلسله‌مراتبی از خواست‌ها و رجحان‌های خود را تشکیل دهند که البته این اولویت‌ها با یکدیگر قابل مقایسه نیز هستند. همچنین شرایط انتقال‌پذیر

بودن ایجاب می‌کند که سازگاری ویژه‌ای میان اولویت‌ها نیز برقرار باشد، مثلاً اگر یک فرد (x) را بر (y) ترجیح دهد و (y) را نیز بر (z) ترجیح دهد، آنگاه وی (x) را بر (z) نیز ترجیح خواهد داد. در چنین شرایطی، می‌گویند اولویت‌ها انتقال‌پذیرند.^۱ سرانجام اینکه اولویت‌های یک فرد نیز باید در طول زمان (حداقل در کوتاه‌مدت) پایدار باشد (Frank Fischer *et al.*, 2007).

فردگرایی روش‌شناختی

مدل‌های انتخاب عقلایی بیشتر توضیحات و تفاسیر خود در نتایج سیاستگذاری را بر پایه اعمال افراد قرار داده و برای نقش افراد در مقایسه با ساختارهای اجتماعی اهمیت ویژه‌ای قائل است. به همین دلیل برای ساختارهای اجتماعی وضعیتی مستقل از افرادی که آنها را تشکیل می‌دهند، در نظر گرفته نمی‌شود. در این حالت تنها بازیگرانی که می‌توانند انتخاب کنند، ترجیح دهند، باور داشته باشند، یاد بگیرند و بنابراین جامعه مستقل از آنها عمل نمی‌کند. به این ترتیب، ساختارهای اجتماعی از طریق نتیجه جمعی محاسبات و راهبردهای ماکزیم‌سازی منافع بازیگران انفرادی تفسیر می‌شوند، به گونه‌ای که نهادها به «محصولات ابزاری به کار گرفته شده توسط افراد برای ماکزیم کردن منافع مورد نظرشان» تبدیل می‌شوند (Blyth, 2002).

در جمع‌بندی این مطالب باید اشاره داشت آنچه این بلوک‌های سازنده در تئوری انتخاب عقلایی به دست می‌دهند، «راهی راحت و میانبر است که در آن سیاستگذاری مانند علوم طبیعی قادر خواهد بود از طریق فرآیند استقرایی، فرضیه‌هایی پیش‌بینانه و آزمودنی را ایجاد کند.» (Hay, 2004). براین اساس برای انتخاب یک سیاست عقلایی، سیاستگذاران باید:

۱. بر همه اولویت‌های جامعه و اهمیت آنها واقف باشند؛
 ۲. با همه گزینه‌های موجود سیاست آشنا باشند؛
 ۳. همه پیامدهای ممکن را برای همه گزینه‌های سیاست پیش‌بینی کنند؛
 ۴. نسبت منفعت به هزینه را برای همه گزینه‌ها محاسبه کنند؛
 ۵. کاراترین گزینه را به عنوان سیاست مطلوب انتخاب کنند. (الوانی و شریف‌زاده، ۱۳۸۹).
- به این ترتیب، پیچیدگی‌های فراوان اعم از هر دو فرآیند انگیزش افراد و تصمیم‌گیری و همچنین تهیه مجموعه‌ای از اطلاعات، به خارج از محدوده تبیین انتخاب عقلایی هدایت می‌شود. برای مثال، مسائل مربوط به تغییرات بین فردی و هویت فردی، تحت پوشش افراد بیشینه‌کننده منافع ابزاری

عقلایی کنار گذاشته شده و اولویت به افراد عادی که در طول زمان رفتاری پایدار دارند، داده می‌شود. اما به جای آنکه ماهیت مورد اختلاف چنین ساده‌پنداری‌های بیش از حدی به رسمیت شناخته شود، نظریه‌پردازان و سیاستگذاران انتخاب عقلایی درصدد ستایش از چنین کاری بر می‌آیند، زیرا این کار را «تلاشی آگاهانه برای به‌کارگیری استانداردهای توجیه‌کننده علمی در علوم اجتماعی معرفی می‌نماید» (Tsebelis, 1990).

انتقادهای مطرح برای رویکرد انتخاب عقلایی

رویکرد انتخاب عقلایی که در این بخش به آن پرداخته شده مبتنی بر فرضیه‌ها و بنیان‌های نظری خود، توانسته است فرآیندهای سیاستگذاری صرفه‌جویانه و عمومی ارائه کند، به گونه‌ای که از این رویکرد به عنوان جریان اصلی سیاستگذاری به خصوص در اقتصاد نام برده شود. با این حال این فرضیه‌ها و بنیان‌ها به پاشنه آشیل رویکرد انتخاب عقلایی نیز تبدیل شده به طوری که به این الگو اتهاماتی نظیر تقلیل اتفاقات جهان واقعی، نسبت دادن صفات جسورانه و بیش از حد خوش‌بینانه به افراد و فاقد بنیان تجربی (Griggs, 2007) و بسیاری موارد دیگر زده شود.^۱ براین اساس در این بخش کوتاه به برخی از مهمترین انتقادهای مطرح‌شده در خصوص رویکرد انتخاب عقلایی در سیاستگذاری اشاره خواهیم کرد.

- نقد بر فرض عقلانیت

یکی از مهمترین نقدهایی که بر مدل‌های عقلایی می‌شود، نقد بر فرض عقلانیت کامل است چراکه عقلانیت کامل تحلیلی علمی و بی‌طرف و منطقی از تمامی گزینه‌های موجود ارائه می‌کند. بنابراین، پروسه تفکر انسان را کاملاً رها از تاثیرات ذهن‌ها، تورش‌ها و احساس‌ها می‌داند (Clark, 2007). این درک از انتخاب عقلانی با بهره‌گیری از کاربردهای ریاضی در اقتصاد توانسته است تحلیلی آسان از رفتار منطقی افراد را نشان دهد. اما وجود تورش‌ها و احساساتی نظیر اثرات نمایندگی، اثرات دستیابی‌پذیری، اثر موهبت، اثر لنگرگاهی و بسیاری دیگر از یافته‌های روانشناسی و روانشناختی، توانسته فرض عقلانیت نامحدود این رویکرد و اقتصاد متعارف (نئوکلاسیک) را زیر پرسش ببرد.^۲

- نقد بر اولویت منافع شخصی

یکی دیگر از نقدهای مطرح در خصوص رویکرد انتخاب عقلایی فرضیه ماکزیمم کردن منفعت

۱. برای مثال، به مقاله Green & Shapiro (1994) مراجعه کنید.

۲. برای مطالعه تکمیلی در این خصوص به مطالعه امیری (۱۳۹۲) مراجعه شود.

شخصی است. این فرضیه به طور معمول موجب می‌شود که انگیزه‌های پیچیده افراد در فرآیند سیاستگذاری مورد شناسایی قرار نگیرد.^۱ در واقع با در نظر گرفتن این فرض انگیزه‌های مشابهی برای افراد مختلف ایجاد می‌شود و به همین دلیل به ریشه‌های اولویت و هدایت بازیگران سیاستگذاری توجه نشده و افراد را عاری از اختلافاتی می‌کند که از هویت فردی یا سابقه شخصی آنها حاصل شده است، یعنی افراد در فرآیند سیاستگذاری با یکدیگر قابل تعویض می‌شوند. این تعویض‌پذیری که نظریه پردازان جریان اصلی انتخاب عقلایی (Griggs, 2007) به واقع آن را به عنوان راهی برای تسهیل مطالعات و پیچیدگی جهان واقع در نظر گرفته‌اند موجب حذف بسیاری از زمینه‌ها و عوامل موثر سیاستگذاری شد که به وسیله سیاستگذاران بسیاری به سخره گرفته شده است.^۲

- نقد بر آگاهی از نتایج و تاثیرات سیاست‌ها

پیروی از فرآیندهای حل مساله عمومی توسط مدل‌های عقلایی، تا حدی نیازمند آگاهی از این موضوع است که چه نتایج یا تاثیراتی قرار است برای انتخاب‌های تحت بررسی برای سیاستگذاری اتفاق بیفتد که دستیابی به این مهم نیز اغلب به واسطه فرضیه‌های که برای ساده‌سازی در نظر گرفته شده است، رخ می‌دهد. اما باید اشاره داشت (حدائق) در حال حاضر توانایی پیش‌بینی در علوم رفتاری و اجتماعی و همچنین علوم زیستی و فیزیکی در حدی نیست که سیاستگذاران قادر باشند همه منافع و هزینه‌های احتمالی حاصل از اجرای هر گزینه (سیاست) را کاملا درک کنند؛ (الوانی و شریف زاده، ۱۳۸۹) بنابراین در بسیاری از موارد بی‌توجهی به پیچیدگی‌های جهان واقع منجر به نتایج و لطمات جبران‌ناپذیری شده است.

- نقد بر معیارهای رتبه‌بندی سیاست‌ها

دستیابی به رتبه‌بندی سیاست‌های مختلف که به عنوان انتخاب‌های ممکن در هر فرآیند سیاستگذاری از آنها یاد می‌شود، نیازمند یک معیار برای رتبه‌بندی است. در واقع به عنوان مثال برای فرآیند سیاستگذاری فرانکلین پاسخ نسبتا آسان است چرا که آن سیستم برای حل یک فرد طراحی شده بود، به همین دلیل قضاوت‌های ذهنی فرد کافی بود تا او وزن‌های مورد نظر خود را به

۱. به عنوان مثال Odden (1996) در حمله به فرض نفع شخصی بیان می‌دارد، بازیگران سیاستگذاری به همان میزانی که مطلوبیت خود را از نفع شخصی کسب می‌کنند، می‌توانند آن را از منافع گروهی یا دیگر مسائل عمومی نیز به دست آورند به نقل از (Griggs, 2007).

۲. برای مطالعه بیشتر به مقاله Green & Shapiro (1994) مراجعه شود.

موافقان و مخالفان داده و براساس آن انتخاب‌های ممکن را اولویت‌بندی کند. اما در شرایط انتخاب جمعی و عمومی پاسخ به این آسانی نیست، در این میان بعضاً مطرح می‌شود که معیار رتبه‌بندی رفاه اجتماعی است. یعنی سیاست عمومی، باید تصمیم‌ها و اقداماتی را ارائه دهد که موجب افزایش منافع عمومی می‌شوند. با این حال، این موضوع صرفاً مشکل را بازتعریف می‌کند. چرا که چگونه می‌توان رفاه اجتماعی یا منافع عمومی را اندازه‌گیری کرد؟ (Kevin & Larimer, 2009).

در پایان این بخش در جمع‌بندی باید اشاره داشت، به رغم تمام فشارها و نقدهای مطرح‌شده^۱ در خصوص رویکرد عقلایی که نشان می‌دهد بسیاری از سیاست‌هایی که به وسیله این مدل‌ها طراحی شد به اهداف مطلوب خود دست نیافته‌اند یا به وسیله سیاست‌گذاران در مرحله مختلف اجرا نادیده انگاشته شده‌اند؛ با این حال این رویکرد همچنان به عنوان یکی از شناخته‌شده‌ترین رویکردهای طراحی سیاست‌گذاری مطرح است و از جایگاه ویژه‌ای در طراحی فرآیندهای سیاست‌گذاری برخوردار است.

رویکرد انتخاب عمومی^۲

یکی از رویکردهای سیاست‌گذاری که از نظریه‌های اقتصادی نشأت گرفته و در تبیین فرآیندهای سیاست‌گذاری مورد بهره‌برداری قرار گرفته است، رویکرد انتخاب عمومی است. این رویکرد، این تصور را که نهادهای مبتنی بر معیارهای منافع عمومی به انتخاب سیاست برتر اقدام می‌کنند، به چالش کشیده است. در واقع تا پیش از مطرح شدن مدل انتخاب عمومی^۳، نهادهای عمومی (دولت‌ها) به عنوان عوامل برون‌زایی بودند که به خوبی وظیفه‌های تعریف‌شده را انجام می‌دادند، و ماهیت نهادهای عمومی شامل روابط میان دولتمردان و کارگزاران، روابط میان مردم و دولتمردان و پیامدهای انجام فعالیت‌ها به وسیله بخش عمومی، تحلیل نمی‌شدند (رضایی و موحدی، ۱۳۸۹). در این میان داوونز^۴

۱. البته باید اشاره داشت بسیاری از این نقدها نیز توسط رویکرد مدل عقلایی بی‌پاسخ نمانده است که علاقه‌مندان می‌توانند برای مطالعه رویایی مدل عقلایی با این نقدها به مطالعه (Lichbach (2003) یا (2007) Griggs مراجعه کنند.

2. Public Choice

۳. البته باید اشاره داشت، خیرخواه پنداشتن نهادهای عمومی (دولت) در راستای مصالح عمومی در گذشته نیز منتقدانی از شاخه علوم سیاسی و فلسفه سیاسی نظیر Machiavelli داشته است به گونه‌ای که حتی به او به واسطه وجود چنین رگه‌هایی در مطالعاتش به عنوان فردی که از نظر اخلاقی روحیه سرشار از سوءظن داشته، نام برده شده است (Tullock, 2008).

4. Downs

را می‌توان از اولین اقتصاددانانی قلمداد کرد که با نگاهی جدید و با استفاده از ابزارهای اقتصادی به تحلیل رفتار سیاسی و در نتیجه درون‌زا کردن بسیاری از متغیرهای مربوط به دولت و نظام دموکراسی پرداخت.^۱ وی با ترتیب دادن یکسری تعاریف و اصول موضوعه، فرضیه زیر را به عنوان یک فرضیه پیشگام در بهره‌گیری از تحلیل اقتصادی در سیاست ارائه کرد: «احزاب سیاسی، سیاست‌هایشان را به عنوان ابزاری برای کسب آرا و پیروزی در انتخابات تنظیم می‌کنند؛ هدف آنها از دستیابی به قدرت، اجرای برخی سیاست‌ها و تامین منافع گروه‌های ذی‌نفع است» (Downs, 1957). بنابراین فرضیه می‌توان روی کار آمدن احزاب مختلف و تعاملات گوناگون آنها با بازیگران مختلف عرصه سیاست را تبیین کرد. بازیگران عرصه سیاست که مهمترین ارتباط را با دولت و مجموعه تصمیم‌گیری دارند، افرادی تلقی می‌شوند که لزوماً به وظایف خود براساس نگاه سنتی علم اقتصاد به دولت، توجه ندارند. خلاف رویه سابق، نظریه انتخاب عمومی گرایش شدیدی برای به کارگیری و تسری مشخصه پیگیری نفع شخصی در دولت دارد. یعنی فرض می‌کند که بوروکراسی دولت تلاش دارد سیاست‌هایی را اعمال کند که از دیدگاه افراد مافوق مناسب بوده چرا که از این طریق افزایش پرداخت‌های آنها و دیگر منافع مطلوب‌شان تضمین می‌شود (Tullock, 2008). این جسارت Downs و بهتر از آن Buchanan نه تنها در تبیین واقعیت بلکه در فراهم‌آوری موجبات استفاده از ابزارهای مورد استفاده علم اقتصاد در علوم سیاسی تأثیرگذار بود به گونه‌ای که رویکرد مبتنی بر انتخاب عمومی به عنوان یکی از رویکردهای برجسته در سیاستگذاری مطرح شد.^۲

بوکانان به عنوان یکی از مهمترین اندیشمندان این رویکرد بیان می‌دارد که مباحث اصلی و محوری در انتخاب عمومی را می‌توان در سه حوزه تقسیم‌بندی کرد: الف - فردگرایی روش‌شناختی، ب - انتخاب عقلایی، ج - سیاست به عنوان مبادله^۳ (رضایی و موحدی، ۱۳۸۹). همان‌گونه که مشاهده می‌شود دو حوزه اولیه این رویکرد تشابهات عمده‌ای با رویکرد مدل انتخاب عقلایی دارد که در قسمت مربوطه به آن پرداخته شد. اما در خصوص حوزه سوم؛ بوکانان بیان می‌کند که در نگرش متعارف اقتصادی، اقتصاددانان تبیین خود را از تبادلات میان‌فردی بر اساس رفتار قابل پیش‌بینی مبتنی بر انگیزه‌های سنجش‌پذیر ارائه می‌کنند. اگر فرصتی وجود داشته باشد که در آن بتوان ارزشی را مال

۱. در اینجا باید اشاره داشت، اگرچه این حوزه مطالعاتی در دهه ۵۰ ظهور یافت اما در سال ۱۹۸۶ - زمانی که جیمز بوکانان یکی از دو پیشتاز این حوزه جایزه نوبل را از آن خود کرد - مورد توجه عموم قرار گرفت (سرزعی، ۱۳۸۹).

۲. Buchanan (1986) به واسطه همین مطالعات برنده جایزه نوبل شد.

3. Politics as Exchange

خود کرد، انسان‌ها برای کسب این ارزش وقت و منافع خود را سرمایه‌گذاری می‌کنند. بازار در واقع یک سیستم سود بردن و زیان دادن است بنابراین منافع به سمتی می‌روند که بیشترین ارزش را داشته باشد چرا که می‌توان پیش‌بینی کرد انسان‌ها به فرصت‌های سودآور به شکلی مثبت و به تهدیدات مبنی بر از دست دادن منابع واکنش منفی نشان می‌دهند. تعمیم این مساله به عرصه سیاست و اینکه سهم افراد از ارزش‌ها چگونه در سطوح سیاسی و تصمیم‌گیری جمعی تخصیص می‌یابد، امروزه امری نسبتاً بدیهی تلقی می‌شود اما تا وقتی که Gordon Tullock صراحتاً به آن اشاره نکرده بود، کسی متوجه این مساله و دلالت‌های آن نبود. او بیان می‌دارد اگر ارزشی وجود دارد که می‌توان از طریق فعالیت سیاسی آن را کسب کرد، انسان‌ها برای کسب این ارزش منابع خود را سرمایه‌گذاری می‌کنند (سرزعم، ۱۳۸۹). بر این اساس این نظریه چنین فرض می‌کند که همه بازیگران سیاسی (مثل رأی‌دهندگان، پرداخت‌کنندگان مالیات، نامزدهای انتخاباتی، قانونگذاران، بوروکرات‌ها، گروه‌های ذی‌نفوذ، احزاب، بوروکراسی و دولت‌ها) در جست‌وجوی حداکثر کردن منافع فردی در سیاست، مانند بازار هستند. به عبارت دیگر انسان‌ها همان‌گونه که در بازار به دنبال منافع‌اند در امور سیاسی هم منافع خود را جست‌وجو می‌کنند (رضایی و موحدی، ۱۳۸۹).

در مجموع و برای جمع‌بندی این رویکرد باید اشاره داشت، انتخاب عمومی به عنوان مطالعه تصمیم‌گیری غیربازاری^۱ یا به طور ساده استفاده از اقتصاد متعارف در علوم سیاسی تعریف می‌شود. نتیجه مستقیم این گونه مطالعات، درون‌زا شدن برخی متغیرها و عوامل است که تا پیش از آن به شکل برون‌زا از آنها بحث به میان می‌آمد. از این رو و به لحاظ تاثیراتی که این نظریه بر شیوه تحلیل و حل مسائل مربوط به ناکارایی‌های نظام تصمیم‌گیری عمومی داشته است، می‌توان این مدل انتخاب عمومی را منادی توجه به شکست نهادهای عمومی در هنگام سیاستگذاری دانست که گامی مفید و مهم در جهت ارائه الگوهای مناسب‌تر برای سیاستگذاری است. اما با این حال این رویکرد به واسطه نقدها و چالش‌هایی که بنیان‌های فکری آن یعنی فردگرایی روش‌شناختی و انتخاب عقلایی بر آن مطرح است نتوانسته به عنوان رویکردی جامع و کامل مطرح شود.

رویکرد نهادی^۲

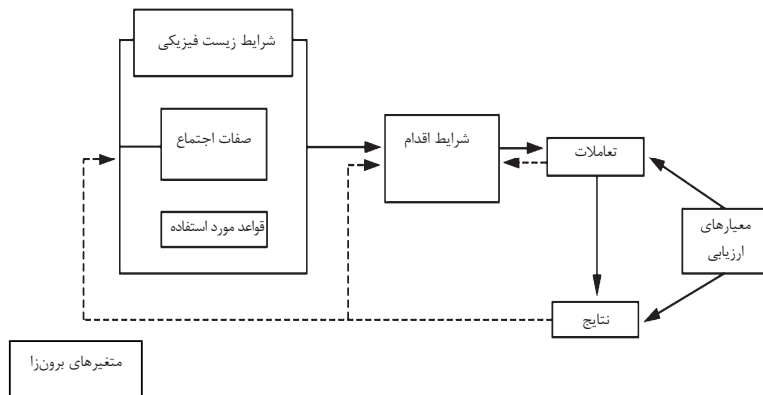
یکی از رویکردها و مدل‌هایی که امروزه در سیاستگذاری به آن توجه زیادی شده است رویکرد یا الگوی نهادی سیاستگذاری است. با اینکه برخی از پژوهشگران (نظیر Lingerie، March، Olsen)

1. Non-Market Decision-Making
2. Institutional Model

بیان می‌دارند که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۷۰، هنگامی که مطالعات علوم سیاسی به سرعت در ایالات متحده و بریتانیا توسعه می‌یافت، این گرایش وجود داشت که مطالعات نهادی نادیده گرفته شود؛ اما بسیاری دیگر معتقدند از دیرباز در علوم سیاسی نگاه نهادی به گونه‌ای سنتی با مطالعه قانون اساسی به عنوان یک نهاد مورد توجه بوده است؛ اگرچه آنها نیز قبول دارند قانون اساسی تنها یک نقطه عزیمت در نهادگرایی است. در واقع نهادگرایی دامنه وسیع‌تری از مطالعه ترتیبات رسمی - قانونی دارد (اشتریان، ۱۳۸۷).

در تبیین رویکرد نهادی، اولین گام تبیین مفهوم نهاد است. در خصوص نهاد تعاریف گوناگون بسیاری آمده است که هر یک به جنبه‌ای از این مفهوم پرداخته‌اند. بنابراین ما شاهد طیف گسترده‌ای از مطالعات با موضوعات نسبتاً مختلف در حوزه سیاستگذاری هستیم که همگی خود را در قالب مدل نهادی سیاستگذاری تعریف کرده‌اند. با این حال برخی از اندیشمندان این حوزه مطالعات برجسته‌تری را در این خصوص انجام داده‌اند که یکی از این افراد Elinor Ostrom است. بر این اساس در ادامه این قسمت به اختصار به الگوی ارائه‌شده به وسیله Ostrom به عنوان یکی از الگوهای برجسته سیاستگذاری رویکرد نهادی می‌پردازیم.

چارچوب سیاستگذاری الگوی استروم با عنوان چارچوب تحلیل و توسعه نهادی^۱ (IAD) که براساس فرآیندهای سیاستگذاری شده تدوین شده است، در شکل (۱) آمده است.



شکل ۱: چارچوب نهادی سیاستگذاری^۲

1. Institutional Analysis and Development
2. (McGinnis, 2011)

ویژگی‌های این الگو را می‌توان این چنین برشمرد:^۱
 - این الگو به خوبی فرآیندهای سیاستگذاری که در آن ورودی‌ها به وسیله سیاستگذاران به خروجی‌هایی پردازش می‌شوند و نتایج آنها با تأثیرات بازخوردی مورد ارزیابی قرار می‌گیرند، نشان می‌دهد.

- در این الگو، ورودی‌ها شامل عوامل زمینه‌ای (صفات اجتماع^۲، ماهیت شرایط زیست مادی - فیزیکی^۳ و قواعد مورد استفاده^۴) است و دربرگیرنده تمامی جنبه‌های محیط اجتماعی، فرهنگی، نهادی و فیزیکی است که زمینه موقعیت اقدام را تعیین می‌کند.

- موقعیت اقدام^۵، «جعبه سیاهی» است که انتخاب‌های سیاستگذاری در آنها صورت می‌گیرد.^۶ در واقع موقعیت اقدام، مولفه مرکزی این چارچوب است که در آن سیاستگذاران اطلاعات را مشاهده کرده، اقداماتی را انتخاب کرده، در الگوهای تعاملی درگیر می‌شوند و نتایج تعاملات خود را تحقق می‌بخشند.^۷ در اینجا تعاملات ارتباط تنگاتنگی با موقعیت اقدام دارند.

- در این الگو نتایج با ورودی‌های موقعیت اقدام و با عوامل برون‌زادی شکل داده می‌شوند.

۱. در اینجا باید اشاره داشت این الگو که براساس یافته‌ها و مطالعات تجربی گسترده استروم در خصوص سیاستگذاری در کشورها و موقعیت‌ها و شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی گوناگون پایه‌ریزی شده است و سعی کرده مانند دیگر الگوهای نهادی شرایط و موقعیت‌های ساختاری را که در دیگر رویکردها به عنوان متغیر برون‌زا در نظر گرفته می‌شود، به عنوان مولفه‌های تأثیرگذار و درون‌زا وارد الگو کرده و آنها را تحلیل کند.
 ۲. صفات اجتماع واژه‌ای است که تمامی جنبه‌های مرتبط زمینه اجتماعی و فرهنگی را که موقعیت اقدام در آن قرار می‌گیرد، شامل می‌شود.

۳. ماهیت کالای مورد سرمایه‌گذاری از جمله خصوصی، عمومی بودن دارای اثرات خارجی مثبت یا منفی بودن، تکنولوژی مورد توجه قرار می‌گیرد.

۴. شامل تمامی قواعد رسمی، غیررسمی، هنجارها، حقوق مالکیت و... می‌شود.

5. Action Situation

۶. در مطالعات نخستین استروم موقعیت اقدام در چارچوب عرصه اقدام قرار می‌گرفت که در آن شرایط کنش و بازیگران به عنوان مولفه‌های مجزا شناخته می‌شوند که بعدها (Ostrom (2010 در مطالعات خود توصیه می‌کند که این تمایز بین موقعیت و عرصه اقدام کنار گذاشته شود.

۷. در اینجا باید توجه داشت عوامل مختلف هم بر فرآیند تصمیم‌گیری و هم بر نحوه ارزشگذاری در مقایسه با مدل عقلایی تأثیرگذار است. همچنین فرآیند آن در اینجا دیگر خطی نیست و دارای یک فرآیند توأمان با ارزیابی و نتایج است.

- در این الگو سیاستگذاران به ارزیابی اقدامات، خروجی‌ها و نتایج می‌پردازند که این ارزیابی‌ها بر هر مرحله از فرآیند تاثیر می‌گذارد.^۱

- در این الگو همچنین بازخورد و یادگیری انطباقی بر ورودی‌ها و فرآیندهای درون موقعیت اقدام، تاثیر می‌گذارد.

در اینجا به اختصار مدل استروم را به عنوان یکی از مدل‌های مطرح رویکرد نهادی ارائه کرده‌ایم اما قبل از پایان این بخش لازم به توضیح است که این رویکرد نیز همچون دیگر مدل‌های مطرح با انتقادهایی همراه بوده است. یکی از انتقادهای مطرح این است که نظریه‌پردازان نهادی با تاکید بر ساختاربندی و شرایط محیطی به عنوان مولفه تاثیرگذار بر سیاستگذاری و توصیف این ساختاربندی و شرایط با عواملی نظیر قوانین، هنجارها و حتی ایدئولوژی، «نظریه چتر بزرگ نهادها» را ایجاد کرده‌اند که به گفته (Smith & Frederickson 2003) گویی «امروزه ما همه نهادگرا هستیم». در واقع آنها بیان می‌دارند به دلیل اینکه، این رویکرد جنبه‌های بسیاری را در بر می‌گیرد درباره آنها توضیح اندکی ارائه می‌دهد یا اصلاً توضیحی نمی‌دهد. از این رو به اعتقاد بسیاری از منتقدان رهیافت رسمی نهادی از کارآمدی لازم در سیاستگذاری عمومی برخوردار نبوده (اشتریان، ۱۳۸۷) و هدف نهایی بهره‌گیری از مطالعات را که ارائه نظریه و تئوری جامع و مانع است، میسر نمی‌سازد.^۲ یکی از نقدهای دیگر که در خصوص رویکرد نهادی مطرح است، این است که این رویکرد به شناسایی شرایطی می‌پردازد که تحت آن شرایط تغییر رخ داده است (Hill, 2005). به همین دلیل مشکل اصلی در اینجا به صورت روش‌شناختی خود را نشان می‌دهد؛ به این صورت که امکان دارد این شرایط را به راحتی پس از رخ دادن تغییر شناسایی کرد، اما آیا می‌توان آنها را پیش از رخ دادن تغییر تشخیص داد؟^۳ در کنار این نقدها، نقدهای دیگری نیز مطرح می‌شود که به واسطه محدودیت‌های مطالعه به آن پرداخته نشده است.^۴

۱. معیارهای ارزیابی از قبیل کارآمدی، عدالت، مشروعیت، مشارکت، تطبیق‌پذیری با شرایط، سازگاری با اخلاق اجتماعی توسط شرکت‌کنندگان یا ناظران بیرونی برای تعیین این امر استفاده می‌شوند که کدام یک از جنبه‌های نتایج مشاهده‌شده رضایت بخش بوده و کدام یک نیازمند بهبود هستند.

۲. اگرچه این انتقاد به شدت به وسیله نهادگرایان رد می‌شود که می‌توان به مطالعه (Fischer 2003) اشاره کرد.

۳. به این نقدها نیز در مطالعاتی نظیر مطالعه (March & Olsen 1989) و (Baumgartner & Jones 1993) پاسخ داده شده است.

۴. علاقه‌مندان می‌توان برای مطالعه بیشتر به مقاله (Michael Hill 2005) با عنوان نظریه نهادی مراجعه کنند.

رویکرد تدریجی^۱ یا افزایشی

این رویکرد که بعضاً توسط مبدع آن یعنی Lindblom نیز شناخته می‌شود، در واکنش و نقد به رویکرد جامع تصمیم‌گیری عقلایی و همچنین پیچیدگی‌های تصمیم‌گیری ارائه شد. در تبیین این رویکرد بیان می‌شود که در وضعیت فعلی توسعه زندگی اجتماعی، نیازی به اصرار و توجیه این نکته نیست که سیستم‌های اجتماعی - اقتصادی، مجموعه‌های پیچیده‌ای را شامل می‌شوند. یک سیستم اجتماعی - اقتصادی پیچیده دربرگیرنده اجزایی است که به صورت غیرخطی با یکدیگر در کنش متقابل هستند. در این راه تحلیلگر و سیاستگذار که با پیچیدگی فوق‌مواجه می‌شود، کوشش خود را بر ساده‌سازی پدیده معطوف می‌کند. بنابراین وی برخی داده‌ها را نادیده می‌گیرد و بر برخی تاکید می‌ورزد تا بتواند برای خود درکی از پدیده را ایجاد کند و براساس آن از میان چند نگرش و انتخاب، یکی را که نزد وی مناسب‌ترین است برگزیند. ولی در وضعیت‌هایی که مشخصه آنها پیچیدگی بالاست، افراط در اقبال به تفاسیر مختلف احتمالاً اختلال و آشفتگی در سیستم را به دنبال خواهد داشت و به شکست خواهد انجامید. براین اساس لیندبلوم و بریبروک هشت دلیل عمده مورد شکست رویکرد عقلایی در زمان تصمیم‌گیری و سیاستگذاری در جهان واقع را این چنین برمی‌شمارند:

۱. ظرفیت محدود انسان برای حل مسائل؛
 ۲. موقعیت‌هایی که در آنها اطلاعات ناکافی وجود دارد؛
 ۳. هزینه‌بر بودن تحلیل؛
 ۴. شکست در ایجاد روش ارزیابی مطلوب؛
 ۵. ارتباطات نزدیک بین موارد حقیقت و ارزش در سیاستگذاری؛
 ۶. متغیرهای گسترده تاثیرگذار بر سیستم‌های تحلیلی و تصمیم‌گیری؛
 ۷. مواجهه با مشکلات فراوان برای تطبیق راهبردها با اقدامات اجرایی؛
 ۸. اشکال متنوعی از مشکلات که در هنگام سیاستگذاری در واقعیت رخ می‌دهند (Hill, 2005).
- بدین ترتیب رویکرد تدریجی با تاکید بر طبیعت غیرعملی تحلیل سیاستگذاری‌های عمومی بر اساس رویکرد عقلایی، فرآیندی محافظه‌کار از تصمیم‌گیری را ترسیم می‌کند که براساس آن سیاستگذاری به صورت گام‌های متوالی و تدریجی براساس تغییر سیاست‌های موجود ارائه می‌شود. در واقع در این الگو سیاستگذاران هر سال به بازنگری مجموعه سیاست‌های موجود مبتنی بر اهداف

اجتماعی می‌پردازند که وجود محدودیت‌های زمانی، تحلیلی و هزینه‌ای آنها را از تعیین تمام راه‌حل‌ها و شناسایی تمام نتایج آن بازمی‌دارد. همچنین در این الگو محدودیت‌های سیاسی مانع تدوین دقیق اهداف اجتماعی و محاسبه روشن سود و هزینه راه‌حل‌ها می‌شود. بنابراین سیاست‌های جاری و گذشته ملاک عمل قرار می‌گیرند و با افزایش و کاهش در آنها به تصمیمات جدید می‌رسند (الوانی و شریف زاده، ۱۳۸۹).

اگرچه این الگو به گفته ارائه‌کنندگان آن توصیفی مطلوب از نحوه ایجاد سیاست‌ها و تصمیمات ارائه می‌کند و ضمن جلوگیری از اشتباهات جدی این امکان را به سیاستگذاران می‌دهد که به صورت مطلوب روند حرکتی رو به رشد را طی کنند و با ارزیابی هر مرحله از پیشرفت و براساس ضرورت تغییر دهند، اما با انتقادهای گسترده نیز روبه‌رو بوده است. به طوری که حتی لیندبلوم در مطالعات بعدی خود^۱ سعی در اصلاح این الگو برای شرایطی که تحولات عمده و تغییرات شرایط گسترده رخ می‌دهد^۲ کرد و حتی پس از آن در مطالعات بعدی^۳ (نظیر کتاب سیاست و بازار (۱۹۷۷))، موضع خود را تغییر داد و با فاصله گرفتن از الگوی بسیار بدبینانه خود و قبول انعطاف‌پذیری بیشتر؛ به سمت حرکت به ارائه الگوهایی که رویکرد و سیاست‌های جدیدی ارائه می‌کردند، گام برداشت. اما همچنان از این رویکرد می‌توان تحت شرایط خاص به عنوان یک الگوی سیاستگذاری دارای کاربرد نام برد.

رویکرد سیستمی^۴

این مدل که به مدل جعبه سیاه نیز شناخته می‌شود، نخستین بار توسط David Easton ارائه شد. او معتقد است که اقدامات سیاسی را می‌توان بر حسب یک نظام بیولوژیکی تحلیل کرد که در فرآیندهای حیاتی‌اش با درون سیستم و با محیط اطراف^۵ در تعامل است (Hill, 2005). او در این راه بیان می‌دارد نظام‌های سیاسی، نظام‌های بیولوژیکی هستند که در محیطی که مشتمل بر انواع دیگری از سیستم‌ها اعم از سیستم‌های اجتماعی و سیستم‌های اکولوژیکی هستند، شکل می‌گیرد. مدل ایستون را می‌توان در قالب شکل (۲) تحلیل کرد.

۱. کتاب هوشمندی دموکراسی، (Intelligence of Democracy 1965)

۲. ارائه مفهوم تعدیل متقابل چریکی (Partisan Mutual Adjustment)

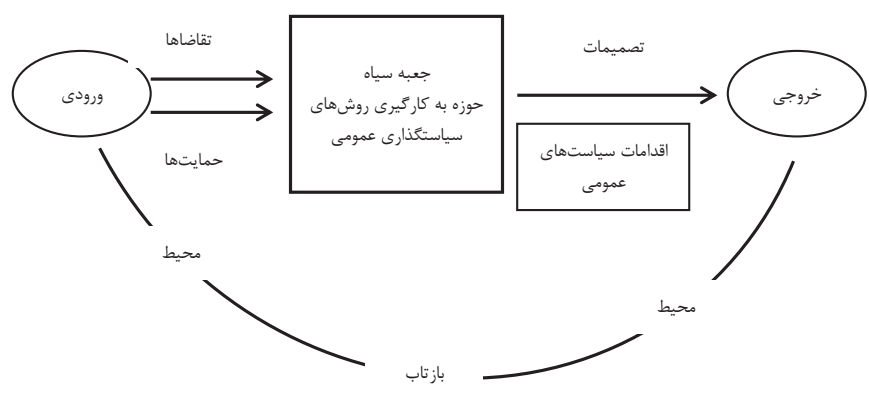
۳. نظیر کتاب سیاست و بازار (۱۹۷۷)

4. System Model

۵. محیط به شرایط یا وضعیتی اطلاق می‌شود که در داخل تشکیلات و محدوده سیستم نباشد، ولی با آن مرتبط باشد.

در الگوی ایستون، یکی از فرآیندهای کلیدی نظام‌های سیاسی ورودی‌ها^۱ هستند که در کنار تقاضاها و حمایت‌ها شکل می‌گیرند. در اینجا تقاضاها شامل اقداماتی است که توسط افراد و گروه‌هایی که در جست‌وجوی تخصیص مقتدرانه ارزش‌ها از طریق مراجع قدرت هستند، اجرا می‌شود و حمایت‌ها هم متشکل هستند از کنش‌ها و اقداماتی چون رای دادن، تبعیت از قانون و پرداخت مالیات‌ها. این موارد وارد جعبه سیاه تصمیم‌گیری موسوم به فرآیند تبدیل می‌شوند تا نحوه اثرگذاری بر خروجی‌ها، که تصمیمات و اقدامات سیاسی مراجع قدرت (سیاستگذار) است، شکل گیرد (Hill, 2005).

در واقع سیاستگذار با تصمیمات و اقدامات سیاستی خود که درون جعبه سیاه مشخص می‌شود، بر خروجی‌ها و تصمیمات شهروندان تاثیر می‌گذارد. البته تحلیل ایستون در اینجا پایان نمی‌یابد چراکه در چارچوب سیستمی، فضا برای بازخوردی وجود دارد که از طریق آن خروجی‌های نظام سیاسی بر ورودی‌های آتی به این نظام تاثیرگذار هستند.



شکل ۲: مدل نظام سیاسی ایستون

باید توجه داشت که چارچوب سیاستگذاری در قالب رویکرد سیستمی در جامعه اشاره به مجموعه‌ای از نهادها و فعالیت‌های قابل شناسایی دارد که نیازها را به تصمیمات معتبری که نیازمند پشتیبانی تمامی قشرهای جامعه باشد تبدیل می‌کند. رویکرد سیستمی به عناصری از سیستم نیز اشاره می‌کند که با یکدیگر ارتباط دارند. در این الگو، سیستم قادر به جوابگویی به نیروهای اطراف

1. Inputs
2. Output

خود بوده و این امر را به خاطر حفظ خود انجام می‌دهد. بنابراین ورودی‌ها به صورت انتظارات و نیازهای جامعه و حمایت یا عدم حمایت شهروندان به درون سیستم سیاستگذاری وارد شده است. همچنین حمایت از سیستم زمانی صورت می‌گیرد که افراد یا گروه‌ها نتیجه تصمیمات مراجع سیاستگذار را پشتیبانی کنند و به طور کلی خود را با سیاست‌ها وفق دهند.

در اینجا باید اشاره داشت که ارزش و اعتبار رویکرد سیستمی در پاسخگویی دقیق به پرسش‌های زیر مطرح می‌شد:

الف) ابعاد مهم محیط که نیازها را قابل لمس ساخته و در مقابل نظام سیاسی قرار می‌دهند، کدامند؟

ب) خصوصیات مهم سیستم که آن را قادر می‌سازد نیازها را به سیاست عمومی تبدیل سازد و در بلندمدت خود را حفظ کند، کدامند؟

ج) داده‌های محیطی چگونه بر خصوصیت سیستم اثر می‌گذارند؟

د) ویژگی‌های سیستم چگونه بر محتوای سیاست عمومی تاثیر می‌گذارند؟

ه) داده‌های محیطی، چگونه بر محتوای سیاست عمومی تاثیر دارند؟

ز) تاثیر سیاست عمومی بر محیط و خصوصیت سیستم از طریق بازخورد، به چه نحوی صورت می‌گیرد؟ (سید مهدی الوانی، فتاح شریف‌زاده، ۱۳۸۹).

که در بسیاری از موارد پاسخگویی مناسب به تمامی این پرسش‌ها بسیار دشوار و چالش‌برانگیز است. همچنین در پایان این بخش باید اشاره داشت که اگرچه ایستون در الگوی سیستمی خود به بررسی ورودی‌ها و خروجی‌های سیستم سیاسی، خواست‌ها و تقاضاهای افراد و گروه‌ها که به صورت ورودی به سیستم حکومتی منتقل می‌شوند و نیز نقش احزاب و گروه‌ها در انتخاب، تعدیل، شکل‌دهی و قرار دادن این خواست‌ها و تقاضاها می‌پردازد؛ ولی به آنچه در درون دستگاه سیاستگذاری اتفاق می‌افتد و به چگونگی شکل‌گیری سیاست‌ها و اجرای آن توجهی نمی‌کند و از آن به عنوان جعبه سیاه یاد می‌کند. حال آنکه بسیاری از تحلیلگران سیاستگذاری‌های عمومی به دنبال بررسی جنبه‌های گفته‌شده هستند و روش‌های خود را به این منظور ایجاد کرده و به کار می‌برند که عدم پاسخگویی این رویکرد به این جنبه‌ها، چالشی جدی برای به کارگیری این رویکرد به وجود آورده است.

رویکرد آشفته (رویکرد سطل زباله^۱)

این رویکرد در واکنش به نارسایی‌های رویکرد عقلایی و انتقادهای وارده بر رویکرد تدریجی از سوی Chen، March و Olsen مطرح شد. آنها با طرح این رویکرد بیان کردند که تصمیم‌گیری، فرآیندی کاملاً مبهم و پیش‌بینی‌ناپذیر است (قلی پور و غلام پور آهنگر، ۱۳۸۹) که این ابهام به سه صورت جلوه می‌کند: یکی مشکل اولویت‌هاست. اولویت‌های تصمیم‌گیرندگان اغلب روشن و مشخص نیستند و در هاله‌ای از ابهام قرار دارند و حتی اولویت‌ها گاهی پس از اتخاذ تصمیم مشخص می‌شوند. بنابراین اولویت‌ها در آغاز تصمیم‌گیری نامشخص، نامنسجم و متغیر است. دومین ابهام در روابط علت و معلولی است. تصمیم‌گیرندگان آگاهی و شناخت خود را در این زمینه به وسیله آزمون و خطا به دست می‌آورند و اغلب نمی‌توانند با اطمینان اظهار کنند که علت اصلی مشکلات کدام است. در نهایت سومین ابهام ناشی از مولفه‌های دخیل در فرآیند تصمیم‌گیری است (الوانی و شریف‌زاده، ۱۳۸۹).

در مقام مقایسه با رویکردهای عقلایی و تدریجی، رویکرد گفته‌شده توجه خود را به شانس و تصادف معطوف می‌دارد. در تصمیم‌گیری، زمان و بخت و اقبال به شدت موثر بوده و به علاوه تصمیمات، خود نیز حالتی آشفته و بی‌نظم دارند. بنابراین آنها فاقد آغاز و انجام دقیق و مشخص هستند. همچنین تصمیم‌گیرندگان در این رویکرد حالتی گیج و حیران دارند. اولویت‌هایشان دستخوش تغییر و دگرگونی است و اهداف تعریف‌شده‌ای وجود ندارند به همین دلیل تصمیم‌گیرندگان به درستی نمی‌دانند به دنبال چه هستند و نظرشان مرتب تغییر می‌کند.

تحقیقات چندی با استفاده از این رویکرد انجام گرفته است که برخی از آنها به شیوه شبیه‌سازی بوده است اما اغلب مطالعات صورت‌پذیرفته توسط این رویکرد معطوف به تصمیمات و سیاستگذاری در چارچوب سازمان‌های عمومی بوده است.

در پایان این بخش باید اشاره داشت که این رویکرد اگرچه توانسته ابعاد جدیدی از سیاستگذاری را مورد توجه قرار دهد و فرآیندهای سیاستگذاری بعضاً متفاوتی را نیز در چارچوب خود تحلیل کند با این حال همان‌گونه که انتقادهای مطرح‌شده در این خصوص نیز بیان می‌دارند، این رویکرد را نمی‌توان رویکردی کامل و جامع در نظر گرفت که در تمامی مواقع می‌تواند مورد کاربست باشد و در واقع می‌توان آنها را حالتی حدی در میان رویکردهای سیاستگذاری دانست.

رویکرد اقتصاد رفتاری در سیاستگذاری

در بخش گذشته مروری کوتاه بر رویکردهای مختلف سیاستگذاری و نقدهای وارد بر آنها داشتیم. در این بخش از مقاله مبتنی بر مطالعات صورت گرفته در حوزه اقتصاد رفتاری به اختصار به تبیین رویکرد سیاستگذاری در اقتصاد رفتاری می‌پردازیم. رویکردی که سعی می‌کند برخی از نقدها و چالش‌های مطرح‌شده در دیگر رویکردهای اقتصادی به خصوص رویکرد سیاستگذاری متعارف در اقتصاد نئوکلاسیک را اصلاح و تعدیل کند. بنابراین ضمن بیان تعدیل‌های صورت‌گرفته در مفروضات رویکرد متعارف، به برخی از اصولی که در تبیین مدل مفهومی سیاستگذاری اقتصاد رفتاری مورد استفاده قرار می‌گیرند، اشاره می‌شود.

فروض مدل‌های سیاستگذاری در اقتصاد رفتاری

رویکرد متعارف براساس فرضیه‌ها و اصول بدیهی که برای خود تبیین کرده است، توانسته کم و بیش مدل‌هایی را تعریف کند که به ظاهر از لحاظ نظری از انسجام و شفافیت لازم برخوردار باشند. با این حال همان‌گونه که اشاره شد بسیاری از این فرضیه‌ها براساس مطالعات و تجربیات جهان واقع زیر پرسش رفته است. براین اساس در اقتصاد رفتاری بر خلاف اعتقاد برخی از نظریه‌پردازان (اقتصاد متعارف) همچون Milton Friedman به این فرضیه‌ها بسیار توجه شده است. بنابراین در بیشتر مقالات در زمینه اقتصاد رفتاری تلاش شده است تعدادی از فرضیه‌ها بنیادین رویکرد متعارف با توجه به بنیان‌های روانشناسانه و جامعه‌شناسانه تعدیل و واقع‌گرایانه‌تر شود (Brennan, 2008).

تعدیل و جایگزینی فروض متعارف (عقلایی)

بررسی‌های صورت‌گرفته نشان می‌دهد در حوزه سیاستگذاری در اقتصاد متعارف در نظر گرفتن فرض انسان اقتصادی با ویژگی‌هایی چون «عقلانیت نامحدود»، «نیروی اراده نامحدود»، «نفع شخصی بی‌پایان»، «دارنده و پردازنده اطلاعات کامل» و «آزادی در انتخاب» و همچنین تنها در نظر گرفتن سیستم‌های استدلالی برای قضاوت و تصمیم‌گیری اقتصادی، مدل‌های این رویکرد را نظری و تصنعی ساخته که با واقعیت‌ها و مطالعات به دست آمده از جهان واقع کمتر تطابق دارد. در این راستا رویکرد اقتصاد رفتاری در تحلیل‌ها و تصمیم‌های اقتصادی در الگوی سیاستگذاری خود قائل به هر دو سیستم شهودی و استدلالی است، یعنی افراد در تصمیم‌گیری‌ها در کنار استدلال‌های منطقی،

احساسات، تجربیات و گرایشات خود را نیز مدنظر قرار می‌دهند.^۱ همچنین این رویکرد فرضیه‌های در نظر گرفته‌شده برای انسان اقتصادی مدل متعارف را زیر پرسش برده و آن را با تعدیل‌های رفتاری صورت‌پذیرفته جایگزین می‌کند. باید اشاره داشت از آنجا که این فرض از بنیانی‌ترین فرضیه‌های مورد استفاده در اکثر نظریات اقتصادی مکتب اقتصاد متعارف بوده و تأثیرات شگرفی بر نتایج مدل‌های ارائه‌شده می‌تواند داشته باشد. بنابراین در این قسمت و قبل از ارائه اصول مورد نظر مدل سیاستگذاری رفتاری، مروری کوتاه بر انسان اقتصادی مدل متعارف (کلاسیک‌ها) داشته و دو ویژگی اصلی آن یعنی منفعت‌طلبی فردی و عقلانیت محدود را با نگاه اقتصاد رفتاری بیشتر مورد بررسی قرار خواهیم داد.

فرض انسان اقتصادی^۲

همان‌گونه که اشاره شد اقتصاد متعارف بر فرض انسان اقتصادی بنا نهاده شده که مخلوقی باهوش، تحلیلگر و حداکثرکننده منافع فردی است که همواره می‌تواند ترجیحات معینی داشته باشد و اهداف منسجمی را دنبال کند، بدون آنکه گرفتار حالات و احساسات آنی‌اش شود. وی قادر است با آزادی کامل هزینه‌ها و منافع اعمال خود را بسنجد و از موقعیت‌هایی که وضعیت‌های مختلف یا قواعد و قوانین محیطی و اجتماعی برایش فراهم می‌کنند، بهره‌برداری کند. اگرچه این فرضیه منجر به ابزار قدرتمندی برای تحلیل‌ها و استدلال‌های نظری می‌شود اما بررسی‌های متعدد نشان داده است که اگرچه افراد به صورت منطقی دارای انگیزه‌های لازم برای داشتن این خصوصیات هستند، اما توانایی شناختی ناکامل آنها در مورد یادگیری در مورد یک دنیای پیچیده، درک آنها را محدود می‌کند. براین اساس در اقتصاد رفتاری بیان می‌شود که افراد با داشتن محدودیت‌های شناختی به وسیله ظرفیت خود برای کسب و یادگیری اطلاعات جدید محدود می‌شوند. برای همین آنها برای ساده کردن رویدادها و دنیای اطراف خود ادراکات خود را از طریق سیستم باورها و اعتقاداتشان فیلتر می‌کنند (Lord *et al.*, 1979). آنها گرایش دارند اطلاعاتی را که احساسات و باورهای آنها را به چالش می‌کشند فیلتر کنند یا نادیده بگیرند و با کمال میل اطلاعاتی را که باورها و اعتقادات آنها را تقویت می‌کنند بپذیرند. حتی اگر اطلاعات دارای کیفیت بالای تکنیکی نیز با این باورها در تضاد باشند. این فیلترهای ادراکی می‌توانند آنها را تخفیف دهند و اطلاعات تکنیکی غیر قطعی‌ای را که از باور آنها حمایت می‌کنند، قبول کنند. مردم به صورت فطری خود را با باورهایشان منطبق می‌کنند و نسبت به افرادی که باورهای نامشابه دارند بسیار بدگمان هستند. آنها همچنین کشمکش‌های سیاسی‌ای را

۱. برای مطالعات تکمیلی به مقاله رهبر و همکاران (۱۳۹۲) مراجعه شود.

که در آنها شکست خورده‌اند - که آنها را به عنوان شکست‌های فردی دردناکی درونی‌سازی کرده‌اند - بیش از پیروزی‌های گذشته به خاطر می‌آورند. (Quattrone & Tversky, 1988) این امر ترس هیجانی آنها از رقیب‌هایشان را افزایش می‌دهد و بیشتر مانع تفکر منطقی می‌شود (McDermott, 2004). همچنین این امر موجب می‌شود افراد به شدت مستعد این شوند که تاثیر و کینه‌جویی رقیب‌هایشان را بیش از حد نشان دهند که این امر به نوبه‌ی خود پیوندهای آنها را با کسانی که باورهای مشابه دارند، تقویت می‌کند (Sabatier & Jenkins-Smith, 1999) و بسیاری از ویژگی‌ها و خصوصیات دیگر که ما سعی داریم این ویژگی‌ها را به عنوان اصولی مهم و حائز اهمیت در فرآیند سیاستگذاری در بخش بعد دسته‌بندی کنیم. با این حال قبل از پرداختن به اصول جا دارد دو مشخصه و فرض بنیادین اقتصاد متعارف یعنی منفعت‌طلبی و عقلانیت کامل را بیشتر مورد بررسی قرار دهیم.

منفعت‌طلبی شخصی

همان گونه که قبلاً نیز بیان شد، اقتصاددانان متعارف (نئوکلاسیک) فرض می‌کنند عامل یا کارگزار انتخاب‌هایی را به عمل می‌آورد که تنها به منافع مالی و مصرف خود او وابسته هستند، در واقع آنها فرض می‌کنند که افراد عقلایی، کاملاً خودخواه هستند و تنها به بیشینه کردن رفاه مادی خودشان بسیار علاقه‌مند هستند.^۱ همچنین در این رویکرد عنصر اصلی پدیده‌های اجتماعی چیزی جز مجموعه‌هایی از افراد و روابط میان آنها نیستند؛ تنها افراد انتخاب و عمل می‌کنند.^۲ برای همین تحلیل‌های متعارف تمایل به تمرکز بر معاملات میان افراد یا واحدهای کوچک (نظیر خانوارها و شرکت‌های کوچک) و تجمع آنها در بازارهای ناشناس دارند، یعنی بازاری که به نظر می‌رسد هیچ گونه کنترل جمعی ندارند. اما در سوی مقابل بسیاری از مطالعات تجربی به خصوص در حوزه اقتصاد رفتاری نشان داده‌اند که افراد اغلب به نحوی جامعه‌خواهانه رفتار می‌کنند (Pollitt & Shaorshadze, 2011). به عنوان مثال (Kahneman *et al.* 1986) نشان داده‌اند که مصرف‌کنندگان احساسات پرشور و پرحرارتی نسبت به منصفانه بودن تصمیمات کوتاه‌مدت شرکت‌ها درباره قیمت‌ها دارند و عنوان می‌کنند این امر مانع از آن می‌شود که شرکت‌ها از انحصاری بودن کامل قدرت خود سوءاستفاده کنند.

۱. اگرچه اقتصاددانان نئوکلاسیک تلاش می‌کنند براساس فرض منافع شخصی تمام یا بخشی از مغایرت‌های اشاره‌شده از سوی اقتصاددانان رفتاری را توجیه کنند، اما به اعتقاد بسیاری از اقتصاددانان رفتاری آنها در یافته‌های خود بسیار اغراق می‌کنند (Cook, 1980).

۲. این اعتقاد ویکسل «اگر مطلوبیت هر یک از افراد جامعه صفر باشد، مطلوبیت کل جامعه نمی‌تواند غیر صفر باشد» (Buchanan, 1987).

همچنین آنها بیان می‌کنند که افراد اغلب به نحو دیگر خواهان‌های عمل می‌کنند، به موسسات خیریه کمک می‌کنند و خود را در فعالیت‌های هواداری از محیط زیست درگیر می‌سازند، حتی اگر این کار هزینه‌هایی را بر آنها تحمیل کند. یا در مطالعه دیگری در فراهم‌آوری کالاها و خدمات عمومی استروم بیان می‌دارد که افراد صرفاً خودخواه نیستند و برای کالاهای اجتماعی ارزش قائلند. برای همین، آنها نه تنها برای مصرف خود که برای مصرف دیگران هم ارزش قائلند (به رفتار افراد دیگر توجه دارند). با وجود این، ممکن است کالا و خدمات عمومی تامین نشود، اما علت این امر این است که افراد فکر می‌کنند منصفانه نیست بار سنگین فراهم‌آوری برای دیگران را متحمل شوند و آنها کمک خواهند کرد اگر مطمئن باشند دیگران همین کار را انجام خواهند داد. همچنین مطالعات دیگر نظیر (1990) Andreoni با از این فراتر گذاشته و اشاره می‌کند که افراد به دلیل اثر تابش گرمایی^۱ (با همان اثر احساس هیجانی مثبت ناشی از کمک به دیگران) به فراهم‌آوری کالا و خدمات عمومی کمک می‌کنند. احساس هیجانی مثبت ناشی از کمک به دیگران به این پنداشت اشاره دارد که ممکن است افراد در فراهم‌آوری کالا و خدمات عمومی کمک کنند زیرا این کار موجب می‌شود از احساس خوبی برخوردار شوند (چون احساس بهتری نسبت به خودشان پیدا می‌کنند، یا به این دلیل که نظر دیگران درباره آنها برایشان مهم است)، اما الزاماً نه به این دلیل که مزایای عمومی فی‌نفسه برایشان اهمیت دارد (Bernheim & Rangel, 2007). در پژوهش‌های دیگری در این خصوص مشخص شده است برخلاف فرضیه‌های منفعت‌طلبی مادی افراد در اقتصاد متعارف، پاداش‌های پولی، گاهی اوقات انگیزه‌های ذاتی و درونی افراد را سرکوب می‌کند، به ویژه اگر مقدار این پاداش‌ها اندک باشد. به عنوان مثال، هنگامی که برای اهدای خون پرداخت پولی اندکی پیشنهاد شد، میزان اهدای خون در واقع کاهش یافت. اگرچه وفق دادن این یافته‌ها با اقتصاد متعارف دشوار است، اما می‌توان آن را با اقتصاد رفتاری توضیح داد، چون در اقتصاد متعارف رضایتی که با احساس هیجانی مثبت کمک به دیگران به دست می‌آید نادیده گرفته شده است. همچنین در اقتصاد رفتاری فرض می‌شود که بازیگران تحت شرایط وابستگی به یکدیگر عمل می‌کنند به طوری که اعمال دیگران بر تعاملات و نتایج بالقوه تاثیر داشته و نتایج فردی بستگی به انتظارات و عملکرد جمعی دیگران خواهد داشت. بنابراین آنها تحلیل‌های فردی را با تحلیل جمعی ترکیب می‌کنند (Stephen *et al.*, 1992).

فرض عقلانیت

همان‌گونه که قبلاً نیز بیان شد یکی از فرضیه‌های اقتصاد متعارف، فرض عقلانیت کامل انسان

اقتصادی است. این فرض در واقع بنیادی در درون خود دارد که افراد آگاهی کاملی از گزینش‌های جایگزین مرتبط و قابلیت‌های محاسباتی نامحدودی برای تعیین نتایج گزینش‌های جایگزین دارند. فرض بر این است که افراد این گونه گزینش‌ها را مستقل از دیگران انجام می‌دهند و تحت تأثیر گزینش‌های افراد دیگر قرار نمی‌گیرند. همچنین، فرض می‌شود افراد دارای توانایی و قدرت اتخاذ تصمیمات ترجیحی خود هستند. بنابراین، افراد دیگر در انتخاب این گزینش‌ها مداخله نمی‌کنند. علاوه بر آن، فرض می‌شود تصمیم‌گیری منطقی مستقل از پیش‌برنده‌های هیجانی و شهودی رفتاری رخ می‌دهند. اما در مقابل فرضیه عقلانیت محدود که تئوری و نظریات اقتصاد رفتاری بر مبنای آن شکل گرفته است، فرض می‌کند که افراد به دنبال اهداف خود هستند اما این کار را در محدوده توانمندی محدود شناختی و پردازش اطلاعات، اطلاعات ناقص و تأثیرات ظریف پیش‌فرض‌ها و باورها صورت می‌دهند (McGinnis, 2011). بر این اساس در این رویکرد ضمن توجه به پیچیدگی و ابهامات تصمیم‌گیری افراد^۱ بیان می‌شود که توانایی‌های عقلی انسان به طور مستقیم تحت تأثیر ارزش‌های اجتماعی، تحولات و اتفاقات گذشته، دانش، تجربه، عادات و... است که به خود تصمیم‌گیرنده مربوط می‌شود.

اصول و ویژگی‌های مهم الگوها در سیاستگذاری رفتاری

در بخش‌های قبلی این مطالعه به اختصار مروری کوتاه بر برخی از اندیشه‌های مربوط به اقتصاد رفتاری داشتیم. در این بخش سعی می‌شود مبتنی بر این مطالب و فروض مطرح‌شده برای اقتصاد رفتاری، خلاصه‌ای از مفاهیم مربوط به اقتصاد رفتاری و سیاستگذاری را به شکل پنج اصل مهم که بر کمبودهای اصلی مدل‌های متعارف از رفتار انسان تأکید دارد، بیان کنیم. در واقع این اصول در کنار فرضیه‌های بیان‌شده برای اقتصاد رفتاری، بنیان‌های نظری و فکری این رویکرد برای ارائه الگوی سیاستگذاری را شکل می‌دهند که در ادامه با جزییات بیشتری بیان می‌شوند.

اصل اول: عقلانیت محدود و تصمیم‌گیری‌های شهودی

همان‌گونه که در بخش‌های مختلف این مطالعه اشاره شد در نظریات اقتصاد متعارف فرض بر این است که افراد کاملاً عقلایی عمل کرده و اگر اطلاعات لازم را در اختیار داشته باشند، قادر خواهند بود محاسبات بسیار پیچیده را در بهترین حالت ممکن انجام دهند. اما در سوی مقابل اقتصاددانان

۱. Marsh (1991) به نقل از (وحید) ۱۳۸۸ بیان می‌کند که پیچیدگی تنها مشخصه تصمیم‌گیری نیست بلکه باید ابهام را نیز به آن افزود. او در این ارتباط چهار نوع ابهام را برمی‌شمرد: ابهام در ارجحیت‌ها و مقاصد، ابهام در تفسیر گذشته، ابهام در تصمیم، ابهام در هدفمند و بجا بودن اعمال، رفتارها و تصمیم‌ها.

رفتاری مبتنی بر نظریات عقلانیت محدود هربرت سایمون و تحلیل‌های شهودی کاهنمن و تورسکی بیان می‌دارند که افراد همان‌گونه که اقتصاددانان بیان دارند، تصمیمات خود را اتخاذ نمی‌کنند. آنها یک رویکرد چندانگیزی را تبیین می‌کنند که موجب تعامل میان انگیزه‌های روانی و انگیزه‌های روانشناختی مختلف بوده و زمینه بروز تصمیم‌گیری‌های شهودی در کنار تصمیم‌گیری‌های استدلالی را فراهم می‌کنند.^۱ در این بخش به اختصار در قالب چند مفهوم، مروری گذرا بر برخی از انحرافات که زمینه‌های بروز تصمیم‌گیری‌های شهودی را فراهم می‌آورند خواهیم داشت نظیر:

- **دسترسی پذیری:** ما احتمال چیزی را که به راحتی قابل تصور است یا اخیراً تجربه کرده‌ایم، بیشتر در نظر می‌گیریم، به خصوص اگر از نظر ما ترسناک و مهیب باشد مانند سقوط یک هواپیما یا اگر هیجان‌انگیز باشد، مانند برنده شدن در یک قرعه‌کشی.

- **شهود:** ما در اغلب تصمیمات به سرعت به پاسخ‌های شهودی می‌رسیم که می‌توانند اشتباه باشند یا اینکه از پرسش‌های ریاضی بسیار ساده تشکیل شده باشند. با این حال، زمانی که پیامد کار برای ما حائز اهمیت است، احتمال بیشتری وجود دارد که به منظور ارزیابی موقعیت و دریافت پاسخ صحیح، خود را درگیر تفکر آگاهانه کنیم. یک مثال از این مساله ریاضی مربوط می‌شود به شهودی که اغلب در مقاله (Kahneman (1991 از آن یاد می‌شود: «یک راکت تنیس و یک توپ ۱/۱۰ دلار در مجموع قیمت دارند. راکت تنیس حدوداً یک دلار بیشتر از توپ می‌ارزد. قیمت توپ چقدر است؟ پاسخ بیشتر مردم ۱۰ سنت است، از جمله پاسخ ۵۰ درصد از دانشجویان پرینستون. اما این پاسخ اشتباه است.»

- **چارچوب‌بندی:** اگر قرار است بین دو عمل یکی را انتخاب کنیم، به شدت تحت تاثیر پیامدهای ممکن آن دو قرار می‌گیریم. اگر یکی از آنها به منزله شکست و دیگری به منزله سود یا بی‌طرفی باشد، درست هنگامی که پیامدهای ریاضی هر دو آنها یکسان باشد، بیشتر افراد، از اولی اجتناب کرده و به انتخاب دومی پرداخته‌اند.

- **پیش‌فرض‌ها:** ما به شدت تحت تاثیر پیش‌فرض‌های خود در زندگی قرار داریم. این انحرافات و بسیاری از انحرافات دیگر نظیر اثرات نمایندگی، اثر موهبت، اثر لنگرگاهی و... که در مطالعات حوزه رفتاری مورد بررسی قرار گرفتند، سبب می‌شود تصمیم‌گیران تنها براساس سیستم استدلالی و فرض عقلانیت کامل تصمیم‌گیری نکنند. بنابراین سیاستگذاران به منظور درک مناسب از مشکلات و مسائل جامعه و همچنین تدوین سیاست‌های مناسب و موثر در این خصوص نیازمند درک

۱. افراد به شکلی ناخودآگاه از راه‌های میانبر یا روش‌های اکتشافی برای حل مسائل پیچیده استفاده می‌کنند

عقلانیت محدود و تصمیم‌گیری شهودی افراد در کنار تصمیم‌گیری استدلالی هستند.

اصل دوم: اهمیت رفتار دیگران

در نظریات اقتصاد متعارف و در بررسی چگونگی نشت گرفتن ترجیحات انسان اقتصادی، به تاثیر رفتار دیگران و هنجارهای اجتماعی موثر بر رفتار افراد کمتر توجه می‌شود. این نظریات مبتنی بر این فرض است که افراد به طور مستقل می‌دانند که چه می‌خواهند و ترجیحاتشان چگونه برآورده می‌شود. همچنین اهمیت نهادها، اعم از نهادهای رسمی مانند مقررات و نهادهای غیررسمی، چگونگی سازماندهی بازارها توسط مردم و تکامل کل سیستم اقتصادی از جمله موضوعاتی است که در تحلیل‌های اقتصاد متعارف به آن توجه نمی‌شود، اما در مقابل در اقتصاد رفتاری و سیاستگذاری مبتنی بر آن بیان می‌شود که بیشتر رفتارهای ما به شدت تحت تاثیر رفتارهای دیگران است (Nef Institute, 2005). این رویکرد مبتنی بر بسیاری از مدل‌های روانشناسی در تلاش است تا نشان دهد چگونه هنجارهای اجتماعی بر روی تصمیمات ما تاثیر می‌گذارند. در این خصوص می‌توان به نظریه‌هایی همچون یادگیری اجتماعی، اثبات اجتماعی، هویت اجتماعی و نظریه تاثیرگذاران اصلی اشاره داشت که در ادامه توضیحی مختصر در خصوص هر یک از نظریه‌ها خواهیم داشت.^۱

اثبات اجتماعی: (1993) Cialdini، روانشناس اجتماعی، نشان می‌دهد که ما به دیگران نگاه می‌کنیم تا یاد بگیریم چگونه رفتار کنیم، به خصوص در موقعیت‌های مبهم و بحران‌ها و زمانی که دیگران را در این کار خبره‌تر می‌دانیم. او چند نفر از همکارانش را فرستاد تا بروند در پیاده‌رو بایستند و به آسمان خیره شوند (به گونه‌ای که انگار دارند به چیزی نگاه می‌کنند) مردم عادی نیز به سرعت به آنها پیوستند و در یک صف طولانی (حتی زمانی که همکاران کیالدینی آنجا را ترک کرده بودند) به آسمان خیره شدند. مطالعه دیگر او این بود که چند نفر در اتاق انتظار نشسته‌اند و از دریچه پنجره، دود مشاهده می‌شود، هیچ‌کس در این حالت هیچ اقدامی نمی‌کند و حتی زنگ خطر را نیز به صدا در نمی‌آورد و همه به یکدیگر نگاه می‌کنند که باید چه کار کنند.

نظریه هویت اجتماعی: روانشناسانی چون (1971) Billig & Turner نشان دادند که

۱. باید اشاره داشت در این خصوص در کنار مطالب یاد شده نظریات بسیاری آمده است که می‌توان مثلاً به تئوری گروه‌های مرجع (یعنی این که مثلاً افراد نه تنها به دستمزد مطلق برای دستمزد نسبی‌شان نیز اهمیت قائل هستند) یا گروه‌های هم‌تراز و بسیاری تئوری‌های دیگر اشاره داشت که در اینجا تنها به برخی از این موارد اشاره شده است.

2. Social Proof
3. Social Identity Theory

بخشی از هویت اجتماعی ما از گروه‌هایی ناشی می‌شوند که به آن تعلق داریم. ما در واقع تعصب شدیدی به اعضای گروه‌مان داریم، حتی زمانی که گروه‌ها تصادفی شکل گرفته باشند. تاجفل این امر را در یک آزمایش اثبات کرد. او به صورت تصادفی برخی از افراد را در گروه‌هایی قرار داد. با اینکه آنها می‌دانستند که قرار گرفتن‌شان در گروه تصادفی بوده است اما خیلی زود اعضای گروه خود را نسبت به اعضای گروه‌های دیگر برتری دادند و حتی به دلایل منطقی متوسل شدند که اعضای گروه‌های دیگر افرادی بدرفتار و غیراخلاقی هستند.

یادگیری اجتماعی: (1997) Albert Banura روانشناسی است که نشان داد مردم با مشاهده دیگران به یادگیری می‌پردازند. آزمایش نخستین او نشان داد که بعد از مشاهده فیلمی که در آن فردی عروسک «بوبو» را کتک می‌زند، بچه‌های کودکان نیز عروسک «بوبو» را کتک زدند. این آزمایش در گروه سنی بزرگسال و در موقعیت‌های مختلف انجام شد و نتایج مشابهی نیز به دست آمد.

تأثیرگذاران اصلی: روانشناسان بررسی کردند که انسان‌ها مستعدند تحت تاثیر افرادی قرار گیرند که یا قدرتمندند یا اینکه دوستشان دارند. زمانی که ما تحت تاثیر افراد بالا دستمان قرار می‌گیریم (کارشناسی که قدرت مشروع دارد تا ما را هدایت کند، یعنی کسی که می‌تواند به ما پاداش دهد یا ما را تنبیه کند)، احتمالاً اثرات بر جای مانده نسبت به افرادی که دوستشان داریم از دوام کمتری برخوردار است. با این حال، هنگام استفاده از ترغیب باید دقت شود؛ صرفاً دانستن این امر که یک فرد سعی دارد تا ما را به کاری تشویق کند موجب می‌شود که نظرم‌ان نسبت به او تغییر کند (احتمالاً مخالفت می‌کنیم). مثال معروفی که از تحت تاثیر قرار گرفتن توسط یک فرد قدرتمند موجود است به آزمایش (1974) Milgram مربوط می‌شود. او در این آزمایش به همکارانش می‌گوید سطح شوک الکتریکی را در بیماران بالا ببرند. بعد از بالا رفتن سطح شوک الکتریکی، بیماران به نشانه پریشانی بلندتر و بلندتر فریاد می‌زنند اما همکاران دکتر به دلیل تحت تاثیر قرار گرفتن از سوی او به بالا بردن سطح شوک الکتریکی ادامه می‌دهند.

براین اساس می‌توان بیان داشت که اهمیت رفتار دیگران از نظر طرفداران رویکرد اقتصاد رفتاری بسیار حائز اهمیت است و می‌تواند تاثیر شگرف بر سیاستگذاران و سیاست‌های اصلی آنها داشته باشد. براین اساس سیاستگذاران که مدل‌های خود را تنها بر تحلیل‌های اقتصاد متعارف قرار می‌دهند ممکن است در یک بازه زمانی کوتاه، ترجیحاتی را در میان مردم ایجاد کنند اما به منظور ایجاد یک مداخله

1. Social Learning
2. Key Influencer

پایدار، این اقدامات باید در بازه زمانی متوسط و با توجه به جنبه‌های مختلف از جمله هنجارهای اجتماعی و رفتار دیگران صورت پذیرد.

در جمع‌بندی این اصل باید بیان داشت سیاستگذاران در رویکرد اقتصاد رفتاری زمانی که می‌خواهند تغییری را در رفتار افراد و ترجیحات آنان ایجاد کنند به هنجارهای اجتماعی و رفتارهای دیگران توجه دارند و بررسی نقش این عوامل را دستور کار خود قرار می‌دهند.

اصل سوم: اهمیت باورها، عقاید و انتظارات در رفتار و تصمیمات افراد

در تحلیل‌ها و سیاستگذاری‌های اقتصاد متعارف به باورها، عقاید، ارزش‌ها و انتظارات و همچنین زمینه تغییر آنها کمتر پرداخته شده و آنها را مشخص و ثابت در نظر می‌گیرند. در سوی دیگر در اقتصاد رفتاری بیان می‌شود افراد با داشتن محدودیت‌های شناختی از طریق ظرفیت خود برای کسب و یادگیری اطلاعات جدید محدود می‌شوند. برای همین افراد برای ساده کردن رویدادها و دنیای اطراف خود ادراکات خود را از طریق سیستم باورهایشان فیلتر می‌کنند (Lord & Lepper, 1979). همچنین یکی از فرضیه‌ها و اصول این رویکرد آن است که تغییر و تحول پویا و پایدار تنها از بسترهای ویژه ارزشی و اعتقادی هر جامعه برمی‌خیزد و راه‌حل‌ها در صورتی کارا خواهد بود که با ارزش‌ها انطباق داشته باشد (قلی پور و غلام پور آهنگر، ۱۳۸۹). براین اساس در اقتصاد رفتاری بیان می‌شود که توجه صرف به تغییرات مالی و عدم توجه به باورها، عقاید و ارزش‌های اجتماعی می‌تواند به تحلیل‌های گمراه‌کننده‌ای بینجامد. Etzioni در مطالعه‌ای در خصوص مشروبات الکلی در ایالات متحده از سال ۱۹۸۰ بیان می‌کند در حالی که در بیشتر مطالعات متعارف به دنبال پاسخ برای این تغییرات مصرف توسط پرسش‌هایی نظیر آیا قیمت الکل افزایش یافته است؟، آیا سن مصرف مشروبات الکلی بالا رفته است؟، هستند اما بررسی‌ها نشان می‌دهند این تحولات ریشه در جنبش‌های اجتماعی و بهره‌گیری از باورها و عقاید افراد جامعه از سوی دو جنبش سلامت و جنبش نوین استدلال دارد. براین اساس در تحلیل هر فرآیند سیاستگذاری باید ضمن توجه به باورها و عقاید، به زمینه بروز تحولات و ایجاد آن نیز توجه داشت و همان گونه که Lindblom (1977) مطرح می‌کند در هر جامعه‌ی پایدار، مجموعه‌ای یکپارچه از باورها وجود دارد که از طریق کلیسا، رسانه، مدارس و سایر سازوکارها به یکدیگر متصل هستند (Hill, 2005) که این روابط نیز در هنگام سیاستگذاری باید مدنظر قرار گیرد.

اصل چهارم: اهمیت انگیزه‌های ذاتی در کنار انگیزه‌های مادی

تحلیل‌ها و سیاستگذاری‌های اقتصاد متعارف مبتنی بر انگیزه‌های مالی و ماکزیمم کردن منافع مالی افراد بنا شده است، به همین دلیل پاداش‌های مالی همیشه موجب دلگرمی هستند و جرایم مالی

نیز همیشه موجب تضعیف روحیه می‌شوند. با این رویکرد توضیح بسیاری از رفتارها و واقعیت‌های مشاهده‌شده در جهان واقع نظیر نوع‌دوستی بسیار مشکل می‌شود. در مقابل اندیشمندان علوم اجتماعی بیان می‌کنند که افراد دارای انگیزه ذاتی هستند و برخی از فعالیت‌هایشان را نیز براساس همین پاداش‌های درونی انجام می‌دهند. در واقع این انگیزه‌ها و پاداش‌های درونی برای انجام کارهای درست مانند نوع‌دوستی، خیرخواهی، انصاف و... سبب می‌شود فعالیت‌هایی را انجام دهند که توجیه مالی نداشته باشد و برعکس حتی مطالعات صورت گرفته نشان می‌دهد در بسیاری از موارد انگیزه‌های مالی موجب کنار زدن انگیزه‌های درونی شده و در نتیجه اثر معکوس داشته‌اند (Nef Institute, 2005). به عنوان مثال براساس بررسی‌های صورت گرفته مشخص شده است که اگر در ازای کاری که افراد از روی محبت انجام می‌دهند، پولی پرداخت شود، برای آنها توهین محسوب می‌شود. مثلاً زمانی که دوستان تان را برای صرف یک وعده غذایی دعوت می‌کنید. در چنین مواردی روشن است که پاداش مالی کاملاً از ایجاد انگیزه برای ادامه رفتار می‌کاهد. حتی در موارد ساده‌تر، مثلاً انجام کارهای داوطلبانه، پول می‌تواند به عنوان کاهش‌دهنده حس خوشایندی که از یک کار خوب ناشی می‌شود بکاهد و مانع ایجاد انگیزه شود. همچنین در مطالعه‌ای تجربی که از سوی Gneezy، U & Rustichini (1920)، A (2001) انجام شد، برای والدینی که برای تحویل فرزندان‌شان از کودکانستان دیر رسیده بودند، جریمه‌های کوچکی در نظر گرفته شد. این امر (در نظر گرفتن جریمه) زمانی مطرح شد که درصد دیر رسیدن والدین بیش از پیش افزایش یافته بود. به نظر می‌رسد که با پرداخت این هزینه، دیگر والدین نسبت به دیر رسیدن‌شان احساس گناه نمی‌کردند و به گونه‌ای برخورد می‌کردند که گویا این پول را به ازای انجام خدماتی پرداخت می‌کنند. در اینجا نتیجه گرفته می‌شود در مواردی که افراد به طور طبیعی برای انجام کار درست انگیزه دارند پاداش و مجازات مالی اثر عکس دارد چرا که، در صورت شکست خوردن با عذاب وجدان روبه‌رو می‌شوند و حس بدی پیدا می‌کنند. این احساس گناه با تنبیه شدن جبران می‌شود (مثلاً پرداخت جریمه)، زیرا بعد از تنبیه شدن احساس می‌کنیم تاوان کار اشتباهمان را داده‌ایم و وجدان مان آسوده می‌شود. این امر به این می‌انجامد که مجازات دارای اثرات معکوس شود: ما رفتار بدمان را با پذیرش مجازات در نظر گرفته‌شده ادامه می‌دهیم (Nef Institute, 2005).

در واقع می‌توان گفت سیاستگذاران باید در نظر داشته باشند که دید مردم نسبت به رفتاری که آنها قصد تغییر آن را دارند، چگونه است. اگر آن رفتار به طور معمول ناپسند به شمار می‌آید، در نظر گرفتن جریمه ممکن است اثر معکوس داشته باشد؛ اگر آن رفتار به طور معمول درست باشد، در نظر گرفتن پاداش‌های مالی ممکن است اثر عکس داشته باشد. اگر چه باید توجه داشت میزان مشوق‌ها و

عوامل بازدارنده‌ی مالی نیز باید به دقت در نظر گرفته شود. یک جریمه مالی سنگین می‌تواند بازدارنده باشد و در نظر گرفتن حقوق بالا برای فرد داوطلب نیز مشوق او به حساب می‌آید. بر این اساس و در پایان باید گفت توجه به انگیزه‌های دورنی در کنار انگیزه‌های مادی در فرآیند سیاستگذاری از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است.

اصل پنجم: اهمیت عادات^۱

در اقتصاد متعارف فرض بر این است که افراد با توجه به ترجیحات ویژه آنها، به منظور به حداکثر رساندن مطلوبیت، معقول عمل می‌کنند یعنی به دور از هرگونه عادت عمل می‌کنند. اما در مقابل روانشناسان و جامعه‌شناسان مدت‌هاست که پذیرفته‌اند بسامد رفتارهای گذشته‌مان در واقع بر رفتار کنونی‌مان اثرگذار است. آنها بیان می‌دارند در بسیاری از موارد افراد از هیچ تلاش ویژه‌ای نمی‌کنند یا اگر تلاش کنند، بسیار اندک است. در این موارد که تحت عنوان عادات از آن یاد می‌شود، (حتی زمانی که آگاهانه به این فکر می‌کنند که باید چه کار کنند) تغییر دادن رفتارهایشان می‌تواند بسیار دشوار باشد. روانشناسان براساس مطالعاتی که صورت گرفته بیان می‌کنند تغییر دادن یک عادت در موارد زیر دشوار است:

- اگر اغلب تکرار شوند.
 - اگر پاداش ترک کردن آن عادت چشمگیر نباشد.
 - اگر پاداش ترک کردن آن عادت بلافاصله بعد از ترک آن حاصل نشود.
- براین اساس تئوری روانشناسان و جامعه‌شناسان تغییر عادات عموماً در ابتدا شامل کار کردن بر ضمیر ناخودآگاه و تبدیل آن به ضمیر آگاه است، یعنی جایی که محاسن رفتاری جایگزین در آن قرار دارد. پس به دنبال این امر پذیرش رفتار جدید صورت می‌پذیرد که به مرور زمان به عادت جدید تبدیل می‌شود.
- در اغلب موارد ما زمانی آگاهانه در مورد مسائل تفکر می‌کنیم (و در نتیجه قادر هستیم عاداتمان را از بین ببریم) که:

- کاری که در تلاش برای انجام آن هستیم، دشوار باشد.
 - عواقب تصمیم‌ها یا اقدامات برایمان مهم باشد.
 - زمان، شناخت و ظرفیت کافی برای انجام آن را داشته باشیم (Nef Institute, 2005).
- حال اهمیت این اصول در فرآیند سیاستگذاری مبتنی بر اقتصاد رفتاری چیست؟ باید اشاره داشت در تئوری‌های اقتصاد متعارف اهمیتی برای این مهم یعنی عادات در نظر گرفته نمی‌شود

بنابراین در این تئوری‌ها تلاشی در جهت شناسایی و چیره شدن بر این عادات نیز صورت نمی‌گیرد؛ در صورتی که در اقتصاد رفتاری زمانی که قصد داریم سیاستی را اعمال کنیم تا رفتار افراد را تغییر دهیم، نقش این عادات باید مد نظر قرار داده شود. باید بررسی شود که آیا عاداتی وجود دارد که احتمالاً سد راه تغییر رفتار شود یا خیر. اگر چنین عاداتی وجود دارد، این پرسش پیش می‌آید که میزان قدرت آنها تا چه اندازه است؟ چگونه این عادات رفتاری می‌تواند با وجود آگاهی افراد افزایش یابد؟ چه نوع مشوق‌های مالی و غیرمالی می‌تواند به مردم در تغییر رفتارشان کمک کند و چه نوع بازخوردی را می‌توان برای کمک به تقویت رفتار جدید ارائه داد؟ آیا این بازخورد می‌تواند سطح یادگیری عادت جدید را به حداکثر برساند؟

در پایان و در جمع‌بندی این بخش باید اشاره داشت همان‌گونه که (Richard Day, 2004) بیان می‌کند چنانچه از پس این مهم برآییم که بنیان‌های اقتصادی (فرضیه‌ها و اصول آن اقتصاد) را تعریف کنیم که قادر به توضیح ویژگی‌های محوری جهان واقع باشد، آنگاه از دانش لازم برای مواجهه با تبعات آتی تصمیمات پیچیده برخوردار خواهیم آمد (Day, 2004). براین اساس تبیین بنیان‌های اقتصاد رفتاری از اهمیت خاصی برخوردار است که اگرچه در این قسمت مختصری به آن پرداخته شده است اما این مطالب تنها بخش اندکی از بنیان‌ها و الزامات^۱ مورد نیاز جهت سیاستگذاری در حوزه رفتاری است و ویژگی‌های دیگر نظیر توجه به جنبه‌های سیاسی سیاستگذاری‌ها در کنار جنبه‌های تحلیلی آن، همچنین توجه به ابزارهای مورد توجه در اقتصاد رفتاری نظیر ابزارهای تجربی و بسیاری موارد دیگر نیز در تدوین فرآیندهای سیاستگذاری حائز اهمیت است که در این مقاله مجال پرداختن به تمامی این موضوعات نیست و هر یک نیازمند مطالعه دقیق و نظام‌مند در این خصوص است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در جمع‌بندی مطلب باید اشاره داشت، که اقتصاد متعارف براساس فرضیه‌ها و اصولی بنا نهاده شده که به تئوری‌ها و مدل‌های آن این امکان را می‌دهد که پدیده‌های اطراف خود را به صورت بسیار ساده‌شده‌ای تحلیل و بررسی کند. اما در این میان، بررسی این اصول و فروض در جهان واقع نشان

۱. باید اشاره داشت که در این بخش اصول قابل توجه در فرآیند سیاستگذاری را با توجه به اهمیت و ماهیت آنها در پنج اصل مهم دسته‌بندی کردیم که شاید این تقسیم‌بندی خود نیازمند مطالعاتی بسیار گسترده‌تر و وسیع‌تر باشد گویا همین پنج اصل نیز نیازمند بررسی‌های دقیق‌تر است تا تعامل میان این اصول و همچنین درک و تاثیر این اصول بر یکدیگر نیز مورد بازنگری قرار گیرد.

می‌دهد بسیاری از این فرضیه‌ها و مدل‌های ارائه‌شده بر مبنای آن، در جهان واقع و بر اساس مطالعات تجربی رد می‌شوند. این مهم زمینه انتقادهای گسترده و متفاوت را بر رویکرد اقتصاد متعارف فراهم آورده و سبب شده بازنگری اساسی در خصوص چارچوب‌های کلی و ایدئولوژیک این اقتصاد صورت بگیرد و رویکردهای بدیل در حوزه اقتصاد مطرح شود. در این میان یکی از رویکردهای بدیل در حوزه اقتصاد، اقتصاد رفتاری است که سعی می‌کند با بهره‌گیری از بنیان‌های دیگر علوم اجتماعی نظیر روانشناسی، جامعه‌شناسی و...؛ فرضیه‌ها و بنیان‌های اقتصاد متعارف را اصلاح کند و به اقتصاد به مثابه علمی انسانی بنگرد که این مهم نیز نیازمند شناختی مناسب از انسان، بسان محور تصمیم‌گیری‌های اقتصادی است. بر این اساس در این مطالعه سعی شد به تبیین و تشریح رویکرد اقتصاد رفتاری در حوزه سیاستگذاری بپردازیم و ضمن اشاره به انتقادهای وارده به فرضیه‌های کلاسیک؛ فرضیه‌ها و اصول اقتصاد رفتاری در این خصوص را مطرح کنیم. در این قسمت و در پایان نیز به اختصار به برخی از پیشنهادها و نتایج به دست‌آمده از این مطالعه اشاره خواهیم داشت.

- اقتصاد رفتاری بیان می‌کند که مدل‌های سیاستگذاری در اقتصاد بسیار پیچیده‌تر از آن است که در مدل‌های متعارف در نظر گرفته می‌شود. عوامل و پارامترهای موثر به دست‌آمده از فرآیند سیاستگذاری در اقتصاد رفتاری به خوبی این پیچیدگی‌های گسترده را نشان می‌دهد. بنابراین رویه بسیاری از مسائل اقتصادی، که ساده می‌نماید و درک آنها به سهولت امکان‌پذیر است، نباید ملاک تصمیم‌گیری قرار گیرند و در این راه سیاستگذاران باید ضمن درک این پیچیدگی‌ها توان خود را برای رویایی با آنها از جمله با بهره‌گیری از مطالعات و ارزیابی‌های تجربی افزایش دهند. در واقع بر اساس مطالعات و بررسی‌های صورت‌گرفته، مطالعات تجربی در حوزه اقتصاد رفتاری نقش عمده‌ای را بازی می‌کنند، به خصوص این مطالعات در زمینه دستیابی به چگونگی تحلیل‌های شهودی بسیار حائز اهمیت است. برای همین در هنگام تدوین سیاست‌ها بهره‌گیری از این مطالعات می‌تواند ما را به دستیابی به سیاست‌های کارآمدتر یاری رساند، اگرچه باید توجه داشت سیاستگذاران نباید دچار این اشتباه شوند که روش‌های تجربی، راه حل تمام مسائل را به آنها ارزانی می‌دارد. در واقع روش‌ها تابع مسائل‌اند نه مسائل تابع روش‌ها.

- در اقتصاد رفتاری سیاست‌ها باید بر مبنای رابطه متقابل با محیط طراحی شود و شناخت ما از محیط ما را به جهت‌گیری‌های جدید رهنمون می‌سازد. در این مقاله به اختصار به برخی از این عوامل موثر از قبیل هویت اجتماعی، هنجارهای اجتماعی، نهادهای اجتماعی و مذهبی، ارزش‌ها، باورها و عقاید جامعه و... اشاره شد. اگرچه باید توجه داشت بسیاری از این عوامل از حوزه‌های سیاستگذاری

از قبیل حوزه محیط زیست، بهداشت، حمل و نقل و...)، دامنه سیاستگذاری (ملی، منطقه‌ای، محلی و...)، مخاطبان سیاستگذاری و... تحت تاثیر پذیرفته و تغییر می‌کند. حتی برای یک جامعه ثابت طی زمان‌های مختلف این عوامل متغیر خواهند بود. بنابراین ضمن توجه و تطبیق این عوامل با زمینه سیاستگذاری، باید زمینه‌های تغییرات سیاستی هماهنگ با تحولات این عوامل را نیز مدنظر داشت. - باید اشاره داشت بسیاری از مطالعات صورت گرفته نشان می‌دهد سیاست‌های موجود در بسیاری از موارد پاسخگوی تحولات و چالش‌های اقتصادی نبوده و لزوم خلاقیت و نوآوری در ابزارهای سیاستگذاری را گوشزد می‌کند. در این میان مطالعات بررسی شده در این مقاله به خوبی نشان می‌دهد با بهره‌گیری از بنیان‌های روانشناسانه و جامعه‌شناسانه در اقتصاد می‌توان به ابزارهای نوین کارا و موثر دست یافت که در اقتصاد متعارف به آن کمتر توجه شده است. به عنوان مثال می‌توان از ابزارهای نمادین و تشویقی نام برد که با توجه به انگیزه‌های درونی افراد سعی می‌کند، رفتار مطلوب را با تغییر دادن نمادها و تاثیرگذاری بر ارزش‌ها ایجاد کند. در اینجا همچنین باید توجه داشت که بر اساس یافته‌های اقتصاد رفتاری انتخاب نوع ابزار بسیار به شرط اقتصادی، اجتماعی و محیطی و همچنین ویژگی‌های رفتاری و انسانی گروه هدف وابسته است؛ عواملی که در اقتصاد متعارف کمتر به آن پرداخته شده است.

- باید اشاره داشت که به رغم ادعای Kurt Lewin مبنی بر اینکه «هیچ چیزی سودمندتر از یک تئوری خوب وجود ندارد» و ادعای James Maxwell که «هیچ چیزی عملی‌تر از یک تئوری خوب نیست»، در عمل، همچنان شکاف بزرگی بین استخراج اصول کلی و استفاده از آنها برای تجویز سیاست‌های مدنظر وجود دارد. گرچه به‌طور قطع تئوری‌ها و اصول کلی سودمند هستند، اما روشن است که وظیفه سیاستگذاران نیست که پژوهش‌های لازم را برای تبدیل این مفاهیم کلی به سیاست‌های خاص مد نظر انجام دهند. از این‌رو، اندیشمندان رفتاری که تمایل دارند پژوهش‌هایشان به سیاست تبدیل شوند، باید شکاف موجود میان فضاهای تئوریک و کاربردی را از بین برده و پوشش دهند. به همین دلیل به منظور بررسی دقیق‌تر و عملیاتی در این حوزه پیشنهاد می‌شود که مطالعات کاربردی در این حوزه افزایش یابد تا زمینه عملیاتی کردن این حوزه فراهم شود.

- باید اشاره داشت اگرچه اقتصاد رفتاری بصیرت‌هایی را درباره نحوه اتخاذ تصمیمات و سیاستگذارها ارائه می‌دهد و زمینه توضیح برخی از انحرافات اقتصاد متعارف را فراهم می‌آورد اما برای وفق دادن و غنا بخشیدن به این رویکرد باید مطالعات نظری بسیاری انجام شود. در این میان بهره‌گیری از یافته‌های دیگر مکاتب اقتصاد هترودوکس می‌تواند به غنای این مطالعات سرعت بخشد و زمینه ارائه مدلی مطلوب‌تر را مهیا کند. به عنوان مثال شاید اقتصاد رفتاری راهی برای درک نحوه‌ای

باشد که می‌توان رفتار کوتاه‌مدت را تغییر داد، در حالی که در اقتصاد نهادی شیوه‌ای که می‌توان تفاوت‌های رفتاری را در بلندمدت از طریق ایجاد نهادهای مناسب حفظ کرد مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد.

منابع

الف) فارسی

- اشترینان، کیومرث. (۱۳۸۷). رهیافت نهادی در سیاستگذاری نوآوری تکنولوژیک. *فصلنامه سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، دوره ۳۸، شماره ۱، ۱-۱۴.
- الوانی، سید مهدی؛ شریف‌زاده، فتاح. (۱۳۸۹). فرآیند خط‌مشی‌گذاری عمومی. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- امیری، مینام (۱۳۹۲)، "اقتصاد رفتاری و بینش سیاستگذاری عمومی" رساله دکتری، دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران.
- رهبر، فرهاد و همکاران (۱۳۹۲)، "اقتصاددانان رفتاری و نظریه‌های آنها" *مجله علمی - پژوهشی برنامه و بودجه*، شماره ۱۲۰ بهار ۱۳۹۲.
- قلی‌پور، رحمت اله؛ غلام پور آهنگر، ابراهیم. (۱۳۸۹). فرآیند سیاستگذاری عمومی در ایران. تهران: مجلس شورای اسلامی، مرکز پژوهش‌ها.
- ملک‌محمدی، حمیدرضا. (۱۳۸۳). "سیاستگذاری عمومی". تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.

ب) انگلیسی

- Andreoni, J. (1990). *Impure altruism and donations to public goods: a theory of warm-glow giving*. *Economic Journal*, 100: 464-477.
- Bernheim, D. and Rangel, A. (2007). *Behavioral public economics: welfare policy analysis with nonstandard decision-makers*. In *Behavioral Economics and Its Applications*, ed. P. Diamond and H. Vartiainen, 7-77. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Blyth, M. (2002). *Great Transformations. Economic Ideas and Institutional Change in the Twentieth Century*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Brennan, G. (2008). *Behavioural Economics and Public Policy*. Melbourne: Roundtable Proceedings.
- Dowding, K., and King, D. (1995). *Preferences, Institutions and Rational Choice*. Oxford: Clarendon Press., pp. 1-19
- Downs, A. (1957). An Economic Theory of Political Action in a Democracy. *Journal of Political Economy*, 65, pp. 115-150.
- Frank Fischer, Gerald J. Miller, Mara S. Sidney. (2007). *Handbook of Public Policy Analysis Theory, Politics and Models*. Taylor & Francis Group, LLC.

Frederickson, H.G. and Smith, K.B. (2003). *The Public Administration Theory Primer*. Boulder, Col.: Westview Press.

Griggs, S. (2007). *Rational Choice in Public Policy: The Theory in Critical Perspective*. Taylor & Francis Group, LLC.

Hay, C. (2004). Theory, Stylized Heuristic or Self-Fulfilling Prophecy? The Status of Rational Choice Theory in Public Administration. *Public Administration*, 82,.

Hill, M. (2005). *The Public Policy Process*. Pearson Education Limited.

Lichbach, M. (2003). *Is Rational Choice Theory All of Social Science?*. Ann Arbor: University of Michigan.

Kevin B. Smith, Christopher W. Larimer. (2009). *The Public Policy Theory Primer*. Westview Press.

Lindblom, C. (1959). The science of "muddling through". *Public Administration Review*, 19, 78-88.

Lord C., Ross L., and Lepper, M. (1979). Biased assimilation and attitude polarization: The effects of prior theories on subsequently considered evidence. *Journal of Personality and Social Psychology*, 37.

MacDonald, P. (2003). Useful Fiction or Miracle Maker: The Competing Epistemological Foundations of Rational Choice Theory. *American Journal of Political Science*, 97.

McDermott, R. (2004). The feeling of rationality: The meaning of neuroscience for political science. *Perspectives on Politics*, 2(4), 691-706.

Michael G. Pollitt and Irina Shaorshadze. (2011). *The Role of Behavioural Economics in Energy and Climate Policy*. University Of Cambridge.

Nef Institute. (2005). Behavioural economics: seven principles for policy-makers.

Ostrom, E. (2012). *Coevolving Relationships between Political Science and Economics*. ZiF-Mitteilungen 1.

Quattrone, G., and Tversky, A. (1988). Contrasting Rational and Psychological Analysis of Political Choice. *American Political Science Review*, 82, 719-736.

Sabatier, P.A., and Jenkins-Smith, H. (1999). *The advocacy coalition framework: An assessment*. In P. Sabatier (ed.), *Theories of the Policy Process*. Boulder, CO: Westview Press.

Sabatier, P.A., Hunter S., and McLaughlin, S. (1987). The devil shift: Perceptions and misperceptions of opponents. *Western Political Quarterly*, 41, 449-476.

Scholz, J., and Pinney, N. (1995). Duty, fear, and tax compliance: The heuristic basis of citizenships behavior. *American Journal of Political Science*, 39(May), 490-512.

Shafritz, J. M. (2000). *Defining Public Administration; Selections from the International Encyclopedia of Public Policy and Administration*. West View Press.

Stephen E.G. Lea, Paul Webley, Brian M. Young. (1992). *NEW DIRECTIONS IN ECONOMIC Psychology; Theory, Experiment and Application*. Edward Elgar.

Tsebelis, G. (1990). *Nested Games. Rational Choice in Comparative Politics*. Berkeley: California University Press.

Tullock, G. (2008). "public choice," . The New Palgrave Dictionary of Economics.

Ward, H. (. (2002). *Rational Choice Theory*. In D. Marsh and G. Stoker. *Theory and Methods in Political Science*. Basingstoke: Palgrave Macmillan, 2nd edition.